

جو انور و فرزند خود فزاد الکرام  
پسدار سلطان فیروز نام  
برادر پسرانش کا حکمران  
دو سال اوس کی سلطنت بعد از ان  
ولیہ و جوان ہرگز نہ بود  
ہو العیان ان کا کشتن بدو  
امبارہ میں ہی رہا جو ان  
چاہو کسی کہم یزداد جو ان  
را کام عدل و گرمی ندا  
را شقت و رسان فزاد



کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

<p>                             که آتش بی آتش و خسته سر                              کرد آنگی آتش پر سمی بهمان                              بیانی رسم دره دین                              بونی گرم آتش پرستی و بی                              که بی اسیر از اندر کانه کجا                              گنجینه بی بی بی بی بی بی                              و ده بولی که کابل من پیش نشان                              کجا شاه بابک فی او سکو طلب                              تو ساسان کو بیجان نشی لیا                              تری ذات کجا بی ترا کجا بی نام                              لبون کونه هرگز دران در کجا                              ز اندیشه کوراه وی بی جوان                              تو اظهار کجایی حوال سب                              مرانام ساسان ای نامور                              تو بابک فی لطف و مدار کجا                         </p>	<p>                             که روز پر خواب آیا نظر                              و بی شخص کتا بی سب کجی                              که میری بزرگ و کجا آیین                              یه سکر در وی نشاء و طرب                              سپیدار بابک فی سیریه کما                              لکی کسی مردم که ساسان نام                              که مسکن زمین بی چون بی کما                              بر آتش کوه تاه بیدار جب                              بی بی بی بی بی بی بی بی                              بی خلوت من بولاشه و لکرام                              خطری ز ساسان پانچ و یا                              گنجینه بی بابک که ز نهاریان                              نمونی کردن من تری ساه اب                              و ده بولی که دار کجا بی بی بی                              جو نام و زوا و آشکارا کجا                         </p>
--	--

کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
 کجا که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست





در قیام این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک

در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک

در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک

در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک

<p>تو شاه جهان بی فضل آمد برای خدا کوئی تدبیر کرد باری الهی پس بری آت چلین همسر حسرت و نامور سکندر جهان دار آفاق کرد در بارگاه ایشاه روزین که پوراه با جوج و با جوج بند کرین صرف دیوارین بهشت جوق ز او همی کار گیران دیار هوئی نبد با جوج کی رگنیز خلایق کو آسودگی است هو روان هوکی پوینچا سو نمک چین زروال و نعمت بهت گیکیا روان هوادونی و دما جور کئی من هوادان اقامت پذیر</p>	<p>یکه کنگی گئی اسی بادشاه تو بیچارگان کا هو اب چاره گر که ناپادین هم اس باهی نجاش وگر نه هم اس شهر کو خیزد کر یہ سکر هوادان اقامت پذیر یکه میسی تر بر پوینچا سو بنایک دیوار کچی بلند سیان هوکی آسنگران سخت گوش بنی بر و سو سد ایک استوار دیوار پوینچا سو کو سرسبز وہ سد سکتہ بنا جب ہو پرو اس شہر سی شاه روی زمین شنائی سی خاقان کیا پیشوا کئی دن کما شاہ کو اپنی گھر جو یونان میں پوینچا سو ملک گیر</p>
--	---

در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک

در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک  
در روزی که این بنیادین و این کعبه مبارک



















لکھا کہ ہنسی سبکسر ستر لکھ چلا گیا  
 غرض وہ بھی انہی ہی چار چار  
 کہ کہا لاکھ چار چار چار چار  
 کسی فی سکندر کو پہچان کر  
 ولی دوزخ اس سکندر نامدار  
 شتابی سی اوہ سکر مونس  
 محبت او کی داری نہی ہوا  
 شب تیرہ تہی راہ گم کر گئی  
 سکندر فی چارون و حاکم  
 کہ حق میں ہی میری سار کمال  
 کیا مہی معلوم یہ چاکہ ان  
 ولی سار میری نہیں تات جنگ  
 کہ میرا چان ازین باز رہی  
 غرض جنگ و پیکار مانی قرار

# جنگ کروں

کہ اک جام تم لاکھ اباجو  
 یہ اک جام زربہا جو  
 یکہم ہی کہانی نگاروں طعام  
 چہ کیا طرف گوشن از کی سر  
 یہ چہا کہ راز اب ہوا آشکار  
 طرف اپنی انکری کیا دیوان  
 دلیران چرخش جو کیزار  
 وہ ناکام و ناچار کیسے  
 زمین کو دکھلائی دیو کی  
 یقین ہی کہ دارا کی دوا  
 کہ دارا کی ہی یاس قحج گران  
 میسر بھی فتح ہو میرنگ  
 شب روز دولت مدوکاری  
 نہ تھری بہم ہستی زینبار

## جنگ کروں



[illegible]

۵  
کلی که کاویر بود و در کتب  
فغان کی با خاندان سبکی  
که بپوشید از وی طوبی  
که بپوشید از وی طوبی  
که بپوشید از وی طوبی  
که بپوشید از وی طوبی  
که بپوشید از وی طوبی  
که بپوشید از وی طوبی

چنانکه گیتی ستود  
 هزارم سی سوی ایران روان  
 درون راز  
 از سر و سینه  
 روی من نهاده  
 و درون من  
 وای من که  
 شش و سینه

هزارون ایران می خوان  
 بنار و میونگار نرسازد کام  
 که یان انگلی من پشیمان بود  
 جو که چاه بی مسی نرسد  
 غرض صبح کرکی دین پر گویا  
 منظر بود ارب فرخ نهاد  
 بهما کو لکما قصه داران کا  
 جانی ریه سنجاکه بان بنگجان  
 کیا به طلب و سنی داراب کو  
 تو دین تمانی بصدد استیلاج  
 جهانین بصدد جاه و خشمیت بها

جلوس اربا سپرہین بر سخت این

توئی که بوی دین غزل  
بوی چادره را روی درختان  
بوی دور پس بجوی زمان  
بود آن سی شاد و دلشاده  
سپستان من بی این سپیده  
لعل تو ای پری بنده ز کمال  
غرض صلاحتی و مهر شکوفایی  
در یک روز از زبان لوتی حسن

هست حق لطیف و حسان کیا	چهارم از داری شرح سیر	بی بداران دوم بی بداران سوم بی بداران چهارم بی بداران پنجم بی بداران ششم بی بداران هفتم بی بداران هشتم بی بداران نهم بی بداران دهم بی بداران
------------------------	-----------------------	---

این بیانی که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

نقو با حسن و بیوکا که در این شهر بودند و از ایشان بهر کس که میخواستند









تخت سلطنت ایران  
و جلیس پادشاهی  
و تخت شاهی  
و تخت پادشاهی  
و تخت پادشاهی

خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار

کمان و کمان و کمان و کمان دیران و کمان و کمان و کمان چو پوچو تو من باین را دیر تر فرامرز جنگی دلاور جوان شکار و کون بخت سی پر کما ولی تابش بنین اب محبی تو بهر خدای خدنگ و کمان دیوانی سحر کمان خدنگ پس نخل که چه چسب بد بناو کیا و من ستمی شکر خدا تتمن سی پنهان رخصت هو نواره بهی اور سا بهر ایران ولیکن سوار ایک باقی ز با کمان و منی به باجر اسر سبر لکی رونی رستم کی مان از زار	کمانی پادشاهان فرخ بناو یکی اس جانی مری و بر و بیل بانی کرنا بونین بی مرا کینه لی تخی اگر بهان هوا و که چایی مری چو کمان در دوزخ بی چو کمان کمان کمانی بونین و زونین باین و من سنی مارا و بی بیدنگ هوا سفته لیکن درخت و شغل که بدخواه سی اپنا کینه لیا توقف کی اکدم نه فوصت هو هوی چاه مین کشته خ و کلان سو و سیت ستمین شتابی گیا پس سکر سوار زال ز روفه کر په بولی که دنیا سی انجام کار
--	--

کمانی پادشاهان فرخ بناو  
یکی اس جانی مری و بر و  
بیل بانی کرنا بونین بی  
مرا کینه لی تخی اگر بهان  
هوا و که چایی مری چو کمان  
در دوزخ بی چو کمان کمان  
کمانی بونین و زونین باین  
و من سنی مارا و بی بیدنگ  
هوا سفته لیکن درخت و شغل  
که بدخواه سی اپنا کینه لیا  
توقف کی اکدم نه فوصت هو  
هوی چاه مین کشته خ و کلان  
سو و سیت ستمین شتابی گیا  
پس سکر سوار زال ز روفه کر  
په بولی که دنیا سی انجام کار

کمانی پادشاهان فرخ بناو  
یکی اس جانی مری و بر و  
بیل بانی کرنا بونین بی  
مرا کینه لی تخی اگر بهان  
هوا و که چایی مری چو کمان  
در دوزخ بی چو کمان کمان  
کمانی بونین و زونین باین  
و من سنی مارا و بی بیدنگ  
هوا سفته لیکن درخت و شغل  
که بدخواه سی اپنا کینه لیا  
توقف کی اکدم نه فوصت هو  
هوی چاه مین کشته خ و کلان  
سو و سیت ستمین شتابی گیا  
پس سکر سوار زال ز روفه کر  
په بولی که دنیا سی انجام کار

تخت سلطنت ایران  
و جلیس پادشاهی  
و تخت شاهی  
و تخت پادشاهی  
و تخت پادشاهی

خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار  
خوار و خوار و خوار و خوار

کمانی پادشاهان فرخ بناو  
یکی اس جانی مری و بر و  
بیل بانی کرنا بونین بی  
مرا کینه لی تخی اگر بهان  
هوا و که چایی مری چو کمان  
در دوزخ بی چو کمان کمان  
کمانی بونین و زونین باین  
و من سنی مارا و بی بیدنگ  
هوا سفته لیکن درخت و شغل  
که بدخواه سی اپنا کینه لیا  
توقف کی اکدم نه فوصت هو  
هوی چاه مین کشته خ و کلان  
سو و سیت ستمین شتابی گیا  
پس سکر سوار زال ز روفه کر  
په بولی که دنیا سی انجام کار



پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا

# زال زین و پادشاه و زان ردا

او و زان ردا

پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا

پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا

<p>که پادشاه و زان ردا و پادشاه و زان ردا و پادشاه و زان ردا</p>	<p>که پادشاه و زان ردا و پادشاه و زان ردا و پادشاه و زان ردا</p>
--	--

پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا

پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا

پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا  
و پادشاه و زان ردا







































نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

### احوال منزل حاتم

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

کی سبب اسباب تازی نژاد	که هستی تیز فزتا را مانند باو
احوال منزل سوم از راه بهتخون	
در هیچ گرد و نیل سوگر سوار	را نه با اگر و اسفیندیار
ولی تنها و صندوق چو بگر	پژا از دمای و ترم جب فز
نیز و کو صندوق کی برون نژاد	که تا از دمای و ترم جب فز
چو آید و مانند ابر سیاه	تو ماهی می تیره هو تا با ماه
و در گرد و نیل صندوق اسباب	لیا کنج اول شروانی بزم
هولی کارگر حکم تیغ و سنان	تو عا بنو از دمای و ترم
زبون بودگی گرد و کوکاو کلان	پس بی بجز طاعت جو بگریم
نخل و دین صندوق سی و دله	خروشان و هاشل غرند شیر
کیا زخم ششیران رما	دو پاره هواده سید از دما
هوا یک بیوش جنگی جوان	تو کی نوشدار و دین شخوان
بفضل الهی بر تندرست	توانا و ترم دل و جان حیت
سپاسش به انو جان آفرین	و لاجاخر می سی و دین
می لعل گون نوش کی لعل	و لاجاخر می سی و دین

نوعی است که در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع  
 و در این کتاب مذکور است که این نوع

دوم راه جوان  
 اول راه جوان  
 کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین  
 کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین

کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین  
 کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین

<p>تو کسنگی نگار بیکو ای سولون          دیر و تو می زوری گو هزار          یک فشار بر گز خوش آبی زمین          ده کسنگی نگار بیکو ای سولون          کسنگی نگار بیکو ای سولون          ده بولادین بیکو ای سولون          کسنگی نگار بیکو ای سولون          ده بولادین بیکو ای سولون          کسنگی نگار بیکو ای سولون          ده بولادین بیکو ای سولون          کسنگی نگار بیکو ای سولون          ده بولادین بیکو ای سولون</p>	<p>کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین          کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین          کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین          کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین          کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین          کین بیک سیاهی سواد          بولادین کس را بولادین</p>
---	---

احوال منزل اول  
 کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین  
 کین بیک سیاهی سواد  
 بولادین کس را بولادین



[illegible]



<p>مروج کیا ملک میں مین شاہ          کیا اوسکو راج و ہان و تو          رہا شاہ گشتا سو سال و</p>	<p>کیا اوسکیا اوسنی مین شاہ          رکھا زندہ اسکو بالائی سر          کیا بعد از ان شاہ کو مین</p>
--	---

رسیدن گهرم سپهر ارجا  
کج تنگین در بلخ و لهر اسپ  
راستخ کردن کشتا اسپستان  
اجاسپ اعلی او پرست و کشتا

سنی شاہ اجاسپنی یخبر  
نہر مان گشتا سپ فاق گیر  
گیاجی سو سیستان پاشاہ  
یہ سکر جوا شاہ مان شاہین

کہ اسفندیار یل نامور  
سیان دگر گنبدان ہی اسیر  
نہین بلج کی شہرین کہ پشپاہ  
کیا ہر دین غم خراش و کین

[illegible]

فرزند من که در میان این بزرگان  
 جهان زمین است و در میان این بزرگان





سید الشہداء علی بن ابی طالب (ع)  
مہاراجن یونور

کوی فیضی کی بولہ پڑا  
دین دیکھو اوسے سنا  
میں کوئی چیز اور نہ  
پیدا ہوا ان میں نہ  
سورج یا مانت ہو جان  
بھی ہوئی نہ وہاں پاک  
نہ ہوئی نہ وہاں پاک

چشم منتهی ناماویج بنی  
درین ایوان گردن چین  
هرگز کم کار از دی سکن  
لیکنا، اسب کار و شنه  
تو داشت کائنات کی در دیکه  
سرب جگر

ولایت آسام  
کوارنٹین سٹیشن کی ہوازن کو  
فصل انٹرنیٹ کی ہوازن کو

برادر بزرگوار و گرامی و شریف

فردی که در این کتاب مذکور است  
بسیار با کمال و کرم و سخاوت  
و حسن خلق و زینت بی نظیر  
و جلال و شرف و بزرگواری  
و عظمی و عظمت و کبریا  
و جلال و شرف و بزرگواری  
و عظمی و عظمت و کبریا

تغیبات ہر سال ہر ایک کی تقریر کا  
کریکٹ سے شروع کرتا  
جو شاگردان شاہ اسماعیل کی نامی کا  
اس کا اسم اس کا اسم  
اس کا اسم اس کا اسم  
اس کا اسم اس کا اسم  
اس کا اسم اس کا اسم

یہاں پر ایک اور عجیب و غریب چیز ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

کجا ایکن اونی اسی جابر  
 کراب شومنی خرم شیر چین  
 که شاهانی نامدار جاب که  
 در هر روز خون و خاک  
 پراشاده گشته است به جیب  
 که ز شوقش کمره گویا  
 سنبلی شیا تو بسیدین هوا  
 می پس پنهانی و دوست  
 بجای اونی کرد اگر کیا  
 کیا کیش توین تونی اپنا تباد  
 تراپ دیدار دوزدان پست  
 بی باس من کسی چون کینه خور  
 که سیدی بقلی کی جستیار  
 تراپ جو پیغمبر جبر  
 پروردگار پیغمبر کز باد

پیشوئیوں کی طرف سے

ان بوجہ ایسی ہے

کوهس بر روی زمین ایرانی  
ی کوهس بر روی زمین ایرانی

نہائی ہو گا کہ پروردگار  
تو جو سائنہ انجاسپ کی گز گھن  
کہ چین سے تو اب دست بردار ہو  
کروں تنگ کین ہی تھی میں ملک  
سپہدار اجاسپ سہما یہ تبا  
دین پانچ نامہ سپہ یہ کھبا  
نہ پروردگار نہ آئین ہوا  
کہ ہی سنت گمیش جو دی منت  
تہ کار تیرا سر اسر کیا  
پس ویش زبناور دیکھا نہ آہ  
اور ہوس تو ہوویش خان پرست  
مناسب ہے بھگو کوی بارش  
نہ گروہ ہو ہر خدا نہ نیار  
او سیانی تسلیم سے کر پڑ  
کروں ملک ایراکا کس شاہ

کتابخانه

کے ساتھ ایک خط لکھ کر بھیج دیا کہ میں نے تم کو جو کچھ لکھا ہے اس پر عمل کرنا ہے۔





1941

[illegible][illegible]

بالیاس و الخضر و گرفتار کردن آدم و  
الیاس و امیران پیش قیامت

ہوا جبکہ گنایاں لار فوج  
 نہ محکوم تھنا ہی اوسکی سپاہ  
 لکھا پر یہ نام، شیر خسرو کو  
 میاں تو در نہ سامان جنگ  
 شیر خسرو جسے الیاس شاہ  
 حقیقت یسکی ہوا خٹکین  
 سپہ کی لیا سو ملک روم  
 اب ہری ہی کٹا سپہ کپا  
 سو لشکر خسرو آیا دروان  
 سرور پودہ تھادیت جنگ  
 ہو گشت و خون دین سہند

بهوی تاج حکم سردار فوج  
 شور و رم سبجی پاشت و پناه  
 که اب خرزی دست را به  
 جو منظور خاطر سو که سید رنگ  
 که کرتا تناسا اینجی جنگی سپاه  
 کیا قصد پیکار از روی کین  
 سپیده که فولاد و چوب می تم  
 نبروان قصیر هوا کینه خواه  
 بهوی گرم پیکار جنگ آوران  
 شمار عمو و شان و خدنگ  
 که صحرا هوا بحر خون سرسبز

پایان خورشیدک بر خاقان کنان  
شده و دم باشوخت و فزونشان  
غنم ملک در خیر یک سر کس  
بیت که نصرتی دانی یا  
پیر اخروی پیر دین و نظر  
سوروم پیا بسد کرد و سر  
و بان ای زسعی لطف و عطا  
زیاده کار به کشایب کا  
پس ملک شکار اکثر انوار  
بیش طومر در

تقار  
که خیر این من  
صاحب تخت و  
کجا جگه  
نوشوان هوا  
سور شاه لور  
میضمنون  
کری تا تیری  
نهرین  
عذارین و

کردن در میان آنکه  
تو بودی که خواست  
بسیارگی تا بوس نامه روان  
یک جیکو ده بین شاه جهان  
بجای آن آداب نامع و یا  
هنسایه بی که اسب کورن  
یکمینی کلا هر شنه نا  
در خمر کنی فقط حسنه  
بود اینه روم مست

[illegible]

که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان

که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان

<p>                             دلبرانه روز و شب                              زنده و دلین برهان هوا                              ولی راه من خوشی ره گیتی                              تو دیکه که هستی شیرین گلستان                              و من بخیر و برادر و برادر                              و دوباره که گرگ کوید و پی                              بهت دلین و شیر و شیر و شیر                              تو نام ایناست که بگویم کار                              که اینکار و در این کار                              که گرگ کوید و شیر و شیر                              محبت و محبت و محبت و محبت                              که سوسوی صحرای شیر و شیر                              تو خیر آن را قیصر نامور                              و در دشت پرچهره و در دشت                              که کسی که من از دشت آن                         </p>	<p>                             نپیرا که سحر و سحر                              سحر گرگ که شب و شب                              که زبان مرین بهی جبره گیتی                              که با سحر گرگ که در جبره                              طرح شیر که گرگ که در دشت                              و لا و در جبره که شیر و شیر                              که زبان مرین شیر و شیر                              که با سحر مرین فی اسی نامدار                              که کوهی که کوه و شیر و شیر                              حضور شیر و در مرین گیتا                              ادوین که شیر و شیر و شیر                              زبانه که شیر و شیر و شیر                              و در آن که کشته و شیر و شیر                              بهر انعامی که شیر و شیر                              که شیر و شیر و شیر و شیر                         </p>	<p>                             که کلامی بود که در میان                              و در آن روز که در میان                              که کلامی بود که در میان                              و در آن روز که در میان                         </p>
--	---	---

که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان

که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان  
 که کلامی بود که در میان  
 و در آن روز که در میان

کتاب بون تہی یک فخر شیراز  
بشر روم فی تب صد منہا  
بلای جوانان عالی گہر  
جو دیکھی کتابون فی سب کیا  
اوسی خواب یا ہتا شکو نظر  
غریبانہ آیا تری شہرین  
اضید بون ہی اوسکی رانگشت  
شہ روم فی ہیر ہی روز و کر  
نہ کیا جوان کوئی اوس کل  
و کر بار ہیرات کو وقت خواب  
اوسی دخت فی دست گل ویا  
دو ہقان گشتا شہر خوار  
مناوی کی دہقان فی سکر صید  
کر مجلس من قیس کے آو جلو

کتاب بون تہی یک فخر شیراز  
بشر روم فی تب صد منہا  
بلای جوانان عالی گہر  
جو دیکھی کتابون فی سب کیا  
اوسی خواب یا ہتا شکو نظر  
غریبانہ آیا تری شہرین  
اضید بون ہی اوسکی رانگشت  
شہ روم فی ہیر ہی روز و کر  
نہ کیا جوان کوئی اوس کل  
و کر بار ہیرات کو وقت خواب  
اوسی دخت فی دست گل ویا  
دو ہقان گشتا شہر خوار  
مناوی کی دہقان فی سکر صید  
کر مجلس من قیس کے آو جلو

ہوئی جبکہ بالغت کاغزار  
مہیا کیا ایک جشن نشاط  
ملکہ اوگان جہتہ سیر  
نہ آیا پسند اوسکو اک ہمار  
کہ یک مرد خوش وی باکر فر  
نہیں اوسکی رشتہ کوئی نیر  
تراخت ہو گا وہ فرخندہ جت  
وکہا ہی کتابون کو سب ہا  
کہ جسکا قصو کتابون کو ہتا  
نظر اوسکو آیا وہ عالی جناب  
سحر گاہ ہیرہ منادی کیا  
مسافر ہی اور مردم شہر  
سہم شہرین آی تہی ناگمان  
جوانم و کتاسپ سی یون کہا  
کہ کتابی نصیب ہی وہ دخت ہو

کتاب بون تہی یک فخر شیراز  
بشر روم فی تب صد منہا  
بلای جوانان عالی گہر  
جو دیکھی کتابون فی سب کیا  
اوسی خواب یا ہتا شکو نظر  
غریبانہ آیا تری شہرین  
اضید بون ہی اوسکی رانگشت  
شہ روم فی ہیر ہی روز و کر  
نہ کیا جوان کوئی اوس کل  
و کر بار ہیرات کو وقت خواب  
اوسی دخت فی دست گل ویا  
دو ہقان گشتا شہر خوار  
مناوی کی دہقان فی سکر صید  
کر مجلس من قیس کے آو جلو

کتاب بون تہی یک فخر شیراز  
بشر روم فی تب صد منہا  
بلای جوانان عالی گہر  
جو دیکھی کتابون فی سب کیا  
اوسی خواب یا ہتا شکو نظر  
غریبانہ آیا تری شہرین  
اضید بون ہی اوسکی رانگشت  
شہ روم فی ہیر ہی روز و کر  
نہ کیا جوان کوئی اوس کل  
و کر بار ہیرات کو وقت خواب  
اوسی دخت فی دست گل ویا  
دو ہقان گشتا شہر خوار  
مناوی کی دہقان فی سکر صید  
کر مجلس من قیس کے آو جلو

کتاب بون تہی یک فخر شیراز  
بشر روم فی تب صد منہا  
بلای جوانان عالی گہر  
جو دیکھی کتابون فی سب کیا  
اوسی خواب یا ہتا شکو نظر  
غریبانہ آیا تری شہرین  
اضید بون ہی اوسکی رانگشت  
شہ روم فی ہیر ہی روز و کر  
نہ کیا جوان کوئی اوس کل  
و کر بار ہیرات کو وقت خواب  
اوسی دخت فی دست گل ویا  
دو ہقان گشتا شہر خوار  
مناوی کی دہقان فی سکر صید  
کر مجلس من قیس کے آو جلو



ده یانوی دیگه ای و ما  
 که تو دین سینه برون  
 می رسم توین جی پست  
 کلاهی رکی شاد و  
 سیکوین می بهماغین  
 پیری می سوار و  
 اب آتاهون بین سوی  
 کزینده می حکویناج  
 جلوس هر سب

پروژه تحقیقاتی

هو اگر دگر و گور او کا وزیر  
 کیا گیو کو مشہ فی سالار فرج  
 کیا ملک تقسیم ہر سر سبر  
 لگا کہنی ہر سر و پاک دین  
 ہمارا ہی لہر اسباب بادشاہ  
 فریزری ہی پیشہ کما  
 ہوئی کیسے آشفہ ایرانیاں  
 فریزری پور کاوس کی  
 جو موجود ہی پور فرزند خجست  
 سنی جب یہ گفتار ایرانیاں  
 کہ جنرونی حکمو کیا بادشاہ  
 کہ بیکرین بندگی اور کی چون بیکان  
 کہ گر خاک کو تو کرسی سرفرا  
 کہا مشہ فی چو کوئی ہو دادگر  
 شجاع و کریم و خلائق نواز

کہ مینا دانش آگاہ دوم در پیر  
 کہ و کیا اوسی لائق کار فرج  
 ہر صاحب ملک ہر نامور  
 کہ افریزر از ان ایران زمین  
 اطاعت کرو اسکی شام گاہ  
 کہ فرمانبری تو ہی کیجوسدا  
 یہ گفتار لائی زبان پر کہ مان  
 سپہدار لہر اسباب و اماوسی  
 تو ہی بونجی نہ دادا کو تاج و تخت  
 کیا یہ سخن زائل بت بیان  
 یہ لازم ہی ہو کہ شام و گاہ  
 یہ کہل گیا پیش حشر بیان  
 تو ہم سر چکاویں رزوقی نیاز  
 خرومند و ناما و صاحب شہر  
 سر اور شہاسی ہی ہر فرما ز

نشان برده شد که لاخواب من  
بهری که چشمه آب من  
چو ماه صحرای عشق و محبت  
کوهی بستان باران زینت  
خلایقانی چون تو در این عالم  
نداشتی ای عاشقی بی بار  
که تاب سی وقت جدایی با  
مل شاه جهان فی

بهرمنند و از ان شیاع و دودید  
که اوده شد با پادشاه دیدیم  
و در و شیاع و خرمندتی  
همانند می چار و فرزندتی  
بزرگان ایران پوی پادشاه  
کیا بسکه لطیف و گرم عمل داد  
در کتی که خوش و خرمندتی  
نوی پادشاه و پوی پادشاه  
در کتی که خوش و خرمندتی  
نوی پادشاه و پوی پادشاه



بسیار ملک توان بود  
 و خردی و بخت و تدبیر و انصاف  
 که توان بین توای بی باجه  
 عمل با کار شکست و نشان می  
 بیازد بین و در و درانی  
 بیازد بین و در و درانی  
 بیازد بین و در و درانی  
 بیازد بین و در و درانی

کماون باد و نطف کریم  
 میسر بولی که خوش عظیم  
 غنای حق کین باریا  
 بولی جمع خاطر فضل خدا

حالت نمودن  
 یکتا و از جهان  
 فانی ملک جابونی

جهان بین چو ذرات پر دو کار  
 نینین ای یکبار بقا و پیکار  
 گدا و دی یا پادشاه و وزیر  
 کیو نینین ای تضای گزین

جهان بین چو ذرات پر دو کار  
 نینین ای یکبار بقا و پیکار  
 گدا و دی یا پادشاه و وزیر  
 کیو نینین ای تضای گزین

جهان بین چو ذرات پر دو کار  
 نینین ای یکبار بقا و پیکار  
 گدا و دی یا پادشاه و وزیر  
 کیو نینین ای تضای گزین

از نینین قتل نولی یکبار  
 نیا بجهی رسم نزاره  
 نری جور می بین گر این  
 که در جور می بین گر این  
 که در جور می بین گر این  
 که در جور می بین گر این

<p>و عایتری یکسر بولی مستجاب          که بر لاهون مقصد و خوشی          یسکرده نکلا فطر طرب          نگایا بر و رایک مشت انکر          لگی بونی کشتی دمان پرهم          ولی تها نزاره نری و یاحت          کیا چرخ پر زورنی های پست          کیا هر گرفتار از روی کین          کیا کانهین خرخ گرفته یاد          کری سر بلند و نکوین پست          مری دست و بازو کی بسته کین          کما هوم فی توی سید و کر          سیاوش سپیدار عالی تبار          سوا انکی مری او نزاره و کان          که تکی نادر و فر میون نزاره</p>	<p>پکار که ای شاه اوسه سیاب          خدانی تری پان بهیجی          تو غارتار یک سی با براب          اوسی هوم فی خوب پچا نکر          سید و سر اسیمه و پرالم          کیا شاه توران لی گوز و نزاره          نیر گوز گایا پیش که نزاره و نزاره          او سها هوم فی اوسکو چکا و نزاره          زغانی کا هرگز نین اعتبار          کری نادر و نکو و مین تبار          رتضع کسان هوم فی نزاره و نزاره          سها هوم فی کیا سها هوم فی نزاره          جهان نزاره و نزاره نزاره          جواز نزاره و نزاره نزاره          مری بزرگان نزاره و نزاره</p>
---	--

کیا لطیف می بین  
 کیو نینین ای تضای گزین  
 گدا و دی یا پادشاه و وزیر  
 کیو نینین ای تضای گزین

کیا لطیف می بین  
 کیو نینین ای تضای گزین  
 گدا و دی یا پادشاه و وزیر  
 کیو نینین ای تضای گزین





تو لایبجا و اب و رسم نیاز  
 و لایب شیدا فی کوی زبان  
 سنجی چکه گفتار شیدا تمام  
 که من آخر روز و کجا جواب  
 گویا اندر کوه شیه فی طلب  
 بهوا مهران محبیه دشمن مرا  
 ولی ای سکی اس مهربانی چاک  
 و ده حیرم مطلق تبه کار هست  
 اوسه خوش ملک تنها نمین  
 که چچی کرو یا که شیدای رزم  
 غرض سرخ شیدا کی تیغ بر چشم  
 جو من اوسکو خست بکر تا دین  
 یخسرونی کمر اراده کیا  
 دلیران یه بولی که اوسا پ

بهما اوسه شیه فی با امتیاز  
 پیام پردوان کیا سب جان  
 لگا کنی تب خسرو ذوالکرام  
 یه کمر کیا اوسکو خست شتاب  
 گیشیدا بهر سوی جای فرود  
 لگا کنی اوسنی یخسرو کباب  
 زرد ملک و گوهری عی طلا  
 که هرگز نمین سینه کینی یه پاک  
 ستمکاری مردم از سر هست  
 یه بهیجا پیام اوسنی از رو کین  
 ز کین مرد کا کوی کوی غم  
 نمایان تنها چه یسی آنا ختم  
 تو که تاروان محبیه شیشه کین  
 که بهر ساه شیدا کی جنگ آزا  
 مزور سلی می شاه گردون جاب

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

خداوند خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من  
 خدای من خدای من

کلمه همن بنی مکتبی که در کتب و خط  
 قریب و دوری که در کتب و خط  
 کلمه همن بنی مکتبی که در کتب و خط  
 قریب و دوری که در کتب و خط

دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا

<p>                             سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                         </p>	<p>                             سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                              سنده زده صرحتی ج                         </p>
---	---

دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا

دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا

دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا  
 دی قشیران کونی یکا

بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو

از آن بزرگان  
از آن بزرگان  
از آن بزرگان

شماره سی و یک  
شماره سی و یک  
شماره سی و یک

شماره سی و یک  
شماره سی و یک  
شماره سی و یک

بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو

پادشاه تو را که در شکست سپاه گران یک تو جانان به چو کشتابی سی منت مخرج که تا فتنه کشورین بر پادشاه که تو جاکلی آب سونندستان ره بند سی سو چین آتیو بهم پو لمجون و فوج گران سپه دار تو را که کجوا سیر روانه هوا سو تو را در یا گئی اسکی همراه با فو شان سپه کی هومان کویت و و عجب اسکی ایران و شیر گیا هو که گرم باز را سپکار تب که گردان ایر انسی که نین خور هو ی گرم سپکار و و نو سوار	کیا نام داران تو را که کویت اورک تری نوبت سی پلوان بازیش لی کی ی پر جمع فوج پادشاه که کسیر انبوه کو که تو را که کسیر انبوه کو تصرف من لا تا هو ملک کو که تو را که کسیر انبوه کو تب دیر شات و و و و و و و و سپه کی که کسیر انبوه کو بل نیرین و طوس و کیو جان سنی شاه تو را که کسیر انبوه کو روان سو که کسیر انبوه کو و و و و و و و و و و و و کیا آبی هومان سو و و و و و و مقابل هومان نادر
--	---

بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو

بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو  
بازار کهنه در میان کهنه و نو





و در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

که میباید که زان فرخنده و  
 بود غضب او را که خشن  
 کی بود او کی به خون  
 که زنی بی رگه ای بهمان  
 کی نماند آن که  
 که زنی بی رگه ای بهمان  
 که زنی بی رگه ای بهمان





را بنده پیر اکه م کیا  
گرفتار ز بحر اندک و ز کجا

خبر یافتن شهر و وزیر و از گرفتاری بزرگ و از این و آن  
برای نانی بزرگ و از این و آن از سرم که بزرگ و از این و آن

جو برزونی نان لسی یہ خبر  
 اوس شہنشاہ کا شہر تہا نام  
 تو دہلی گئی زہبستان میں  
 رہی تھی وہاں اوس سی بکرنی  
 کیا اوسکو مرضی بہت دیکر  
 عفو و اوس محبت کا تہا ویدم  
 کہ امیر بان خواہر و لغور  
 تو ہمیں چون طعام آج تیار کر  
 دیا اوسنی دوہین چکار طعام  
 کہ معلوم برزوکو ہو و سی نشان  
 ہو و دیکر نگشتی شاو کام

شبان هوی  
سوره هوی  
کلمه اود هر روز  
علاوه بر این  
برای جگر و ریه و لوی  
کلی کلی از این ششین کمازاد  
بروز و در ششین کمازاد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

از این شوقی احوال  
بهرای دوزخ و آشی با صبر  
و کفایت روانه من بخوار  
راغبیا اگر استخوان  
چنگا نشد زیر هیچ سلب  
تعبیر لاشه رخاوت بازی  
پسیده کردن تا که زنجیر  
روین بجامم یکی سوختن  
در میان عیان

بیت و نیکو منون احسان کیا  
کچھ لکھا جو میں وہ روزی کا  
نہ لایا تو دل میں ہم وہ اس  
میں شہید ہوئی شہید لایا وہ  
کہ روزی او کو کہا تھا چہ  
جب آیا وہاں روزی نامور  
نواہان رہو پر روزی  
نہم وہ دن اور روزی  
نئی روزی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

کباب شاه فی یونان  
 سباز کار گیسو پخته و نان  
 و آن کک قوس یار زنده  
 شین هم بر دو جوان به سوا  
 و در نما سبک چون میل مشیه  
 بر است بحد وادی و یکلو  
 سو حجاب آیتو با صد طرب  
 زار زبلا لاله ای کینه مشهور  
 قری سانس کس کنی چن کانداز  
 کیا شکو با مین و عشرت سحر  
 سنی او کی بزرگانی آواز جب  
 که پربان و لباس جوان  
 و یکین جو و مین کنی غور  
 نهین گره و روزی ده گز  
 پخته یاخته شایه و بر

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

پہنچی میں پہنچی  
کہ آیا فرزند جسکے جو ان  
ہوا و دول سی ایک  
پاشا و رسم اسی و یک  
نعل میں پہنچی  
وہی بوسی بالائی چکر  
فرار ہو لاکر ہی سہلو  
ہو این جہ شہد ستانم آون

پاکستان و ممالی ہوا میں زردان  
غفن کی پیٹری پوچی سپان  
فراڈزی جیب سے  
لگا لگی تبت نام چوپن کھینچ  
موتور کار کے پاس پہنچ کر  
دودر دوسروں کے ساتھ  
جہاز پر بیٹھ کر  
سیاحوں کو  
سڑک پر آئے  
ایک سائی کوئی مرد  
گلیں بنانی

ویرانه های  
 یقین جگر و دامن  
 کین چای بزمین  
 درگون شنگ زمانه اگر  
 تو جوین آدمی سرای نامور  
 بهانه می که در زنی طرح  
 کزین کیم اب بیان طرح  
 دل سیم که در خاک آرز  
 من چیکانی

ارادی بر سر سو  
عماری تو سوخت بنار  
که چون صیخرمین نشان او در  
پوچنگ دهان زل زری ملون  
سر دست کاپی دربان کن  
بلالون بین وان جان کیم  
نشان یون سیمغی چاره  
نزاره سببی یکا بیانی

نیہر گر زلف تو بازو دوست  
 نہیں ہر جھگوشت پیکار کا  
 کہ ہر بزرگ و کاکل نہرو  
 ہیان ا جہاندار ہوگا اگر  
 ولیکن نہ ہی سوی ہندستان  
 یہ دل میں ہی اک گر کو بید تک  
 بلاؤں فرامرز کو اب ہیان  
 ہم خبک موقوف ہویت تک  
 ہمتن کو بس تو دین رخصت کیا  
 لگا کہنی یون حسنہ نامجو  
 تو بزرگوں میں جاکی ہوں زخوہ  
 ملاؤں تر خاک و خون زور  
 نہ میدانی مژدوں میں کز غنا  
 کہ اسی حسنہ و خسران زمین  
 سو جنگ کو شکستہ ملاؤں

مری ہاتھ کو آج پہنچی شکست  
مجھ ہی سخت بزرگوں کی عاجز کیا  
نہیں اور آتا نظر کوئی مرو  
فرامر میرا ولاور۔ سپر  
تو بزرگوں کی لڑتا بتیغ و شان  
وہ جی پال بند سی ہی گم جنگ  
روانہ کروں سو ہندوستان  
پہنچی فرامر یہاں جب تلک  
پر سکڑ نہ کہ شہنی پاش و یا  
کیا جب کہ رسم تو آشفتم ہو  
جہاں بے بخور شدت پگلا  
حیاتی کروں منتہ اوکا جگر  
نہیں بجک زہنا کہ خوف جان  
کیا شکی گود زنی یہ سخن  
ہماری قیال پرین جیک کہ جان

تہمت کہ تو ایسا شاکر ہوا  
فرمانی نہیں خوش نگر ہزار  
نورانی ہی ہو کر تیرا  
بھری بین کر توئی بھون  
زنی بس بی ی پویش  
لکھی بر ایک ای بھین  
دوان میں نہ کئی مرہم  
دوران آں بہ لکڑیاں  
کی عمر کو

بیان ہوں سیمغ سی چارہ ۹  
بنی کی ہمیں غلو  
زندگانی بس بی کیا بیان  
سیدتان

[illegible]



در شاهزادگان و پادشاهان و در بزرگان و در اعیان و در اشراف و در ارباب و در اصحاب و در عوام و در خلق و در همه جا  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد

در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد

در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد

در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد

<p>                             کیما ناسر از آن که کوکب است                              و زینین اوستی که زون ترین                              مری کی هی هست پری بلند                              هنر سلوئی کی رکستاهی یار                              مکتوفت جان عزیزای سپر                              صلاح و سلب کی لایا شتاب                              موافق نه برزوی که زمار تپه                              میا کیی فعداران شهر یار                              یو بلا که برزوی کو اب زود تر                              کرو کوشش و جهد بر و زو                              لکی کرنی تقدیم صبح و سا                              سرسوران زمانه هوا                              زبون و زکراتها اوستا کو                              لگا گشتی ای شاه گیتی فروز                              کبی تو چنین بانه لا و نمان                         </p>	<p>                             کیما ناسر از آن که کوکب است                              و زینین اوستی که زون ترین                              مری کی هی هست پری بلند                              هنر سلوئی کی رکستاهی یار                              مکتوفت جان عزیزای سپر                              صلاح و سلب کی لایا شتاب                              موافق نه برزوی که زمار تپه                              میا کیی فعداران شهر یار                              یو بلا که برزوی کو اب زود تر                              کرو کوشش و جهد بر و زو                              لکی کرنی تقدیم صبح و سا                              سرسوران زمانه هوا                              زبون و زکراتها اوستا کو                              لگا گشتی ای شاه گیتی فروز                              کبی تو چنین بانه لا و نمان                         </p>
--	--

در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد

در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد  
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که رود و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد و در هر کجای که بماند و در هر کجای که بگذرد



یہ کہہ کر فرمان رستم دستان  
گئی نصف شب الغرض جب گذر  
لیی بخت گردان جنگ آزما  
وہن پر کنوین کی کہتا ہنگ  
پڑا سنگ جا کسور دشت چین  
کنوین میں جو وہ تھا گرفتار بند  
گرفتار زنجیر پایا اویسے  
وہ زنجیر توڑی وہن سبر  
کہ کہیں بخت تو بخیر و غلب  
کردن ایک خونین آسم  
کرتا اوسم معلوم ہو یہ سخن  
ایسے کی بزم کو کر کی رہا  
وکر کہن کی یہ تو آستان  
جو ماند و زمان بہان آنکر  
لگا کہن یون بزم نامدار

بہی گری عیگر وستان  
شوقن فی اسو کہ باندی کر  
سہر چاہ پر وہ دیور گیا  
ویا پہنک اوسکو دھما پیرنگ  
لی اوسکی صدی ی تارن بین  
نکالا اوسی ڈال کر ٹان کند  
گلی سی شتابی لگایا اوسی  
لگا کہن بزم ی پر نامو  
نیرہ کو تو کی جانی ہے  
بسوی شیان افراسیاب  
کہ اگر یہاں رستم میل من  
دلیرانہ ساتہ اپنی اب لیگیا  
کہ نام و تہا رستم پہلوان  
شبشب ہوا خوشی رہ سپر  
نجاوین جی چور کر نہیا

چون کلک نوریان ہوا  
سہا سہا شمشیر کھنکھان  
زور و دلیق شایان ہوا  
کیا با با تو کبہ کبہ ہوا  
تک غلبہ میں ہو کر مہین  
چراغ اوسکی ہو کر مہین  
وہن ہو کر کبہ کبہ ہوا  
ہوا پروردان رستم ہوا  
خاؤن شاہ توران ویا  
یاد از دی جانی دہر ہوا  
کرسن لی نواشاہ سید ہوا

ہو اندی لاج باری  
دیر سچ و دین کہ جو ر استعد  
رواگون رکشاہی و دما دیو  
تھانی کو بزم کی بایں بیان  
مردم ہی رستم پہلوان  
یاد از دی جانی دہر ہوا  
گرمز ان پشاہ افراسیاب  
ہو جی شوقن فی اوسکی

دلی ان افراسیاب  
چون کلک نوریان ہوا  
سہا سہا شمشیر کھنکھان  
زور و دلیق شایان ہوا  
کیا با با تو کبہ کبہ ہوا  
تک غلبہ میں ہو کر مہین  
چراغ اوسکی ہو کر مہین  
وہن ہو کر کبہ کبہ ہوا  
ہوا پروردان رستم ہوا  
خاؤن شاہ توران ویا  
یاد از دی جانی دہر ہوا  
کرسن لی نواشاہ سید ہوا

یہ کہہ کر فرمان رستم دستان  
گئی نصف شب الغرض جب گذر  
لیی بخت گردان جنگ آزما  
وہن پر کنوین کی کہتا ہنگ  
پڑا سنگ جا کسور دشت چین  
کنوین میں جو وہ تھا گرفتار بند  
گرفتار زنجیر پایا اویسے  
وہ زنجیر توڑی وہن سبر  
کہ کہیں بخت تو بخیر و غلب  
کردن ایک خونین آسم  
کرتا اوسم معلوم ہو یہ سخن  
ایسے کی بزم کو کر کی رہا  
وکر کہن کی یہ تو آستان  
جو ماند و زمان بہان آنکر  
لگا کہن یون بزم نامدار





کتابخانه  
مکتب  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ



بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

یکمکرده سردار و الا خطاب  
 هوا ایستاده اوس بیرون  
 نه میشتا تو شنه فی یه نکیر کما  
 اگر کینه مطلوب بود وزن شینجه  
 چو پیلین فی وکیما لطیف و کرم  
 نکیرین نامور کو بلاک  
 کئی باردی شیشه مینی پند  
 هوا کام سی دست برداربت  
 که کین سادوش کوتا زه نکر  
 سیاوش کو چو قتل تونی کیا  
 تمه نیایین بر سوا و بنام یون  
 کیا شکی نیران فی پورین  
 یه نکیر و چو ر وید اوسی  
 که کراچه تاریک مین سکونند  
 اوراک دیو اکوان فی سنگ گران

بیتاوانی گیاره پیش اوسه سیاب  
 کما شنی آبیرای پیلون  
 گزارش نوکر ابی کیا رعا  
 اگر تاج چابی نو بخون شینجه  
 قلوبه لاکر ایشاه عالی هم  
 دزادین کرون فیزدان پاک  
 یشتو بواجب شه ارجمند  
 وفی پیرین کتا بون ایشاه اب  
 وشت پلاکو نکر بارود  
 تو بهر کیا او نهیا بهلا فامرا  
 بهلا بهرین تاج اب کیا کردن  
 که رگیمی گرفتار نیرگران  
 کما شاد فی اپنی دام اوسی  
 براک طر حسی اسکیمه پیرینا گزند  
 بیابانین پندیکا چوتها اچو

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل

بیتاوانی درین سرب  
 بیخداوندی هم چو سرب  
 لای که در آن سرب  
 سربازان و سربازان  
 بوی دوشی و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل  
 سربازان و سربازان  
 طرب سازان و سربازان  
 بیابان من کل








[illegible]





مژده مستحقان از این  
 کرم نام و از آن کوهی طلب  
 آگهی کنی و من بیک آزما  
 ز سحر ماکوین و دمهیدان  
 کورین ستم کوی باکی بیک  
 و دود دار ستر پیش آتش  
 سبت بیک من از آوازی  
 خدایک بستان از تیغ و تبر  
 خورشید مثل درخشا و آینه  
 پاک ز شاد و غم کو کن  
 غم که سپید از چادر و غم  
 غم می و آن هر کی چرخ تاب  
 بهم شاد و غم و چادر و غم  
 تابان جوی با سپارگران  
 غم می و آن هر کی چرخ تاب

سبست که از دهنش بر خط طاب  
کس با تو که با این سلسله کیانی ب  
ناله سینه با هر ملک کی شای  
ناله که جودی تو آب زود تر  
و این اوسه ناله یی ناله  
ناله و ناله و ناله  
سین فی ناله یی ناله یی ناله  
بانه پنهان کی ناله که  
ناله یی ناله یی ناله یی  
عالم به امداد و سکون  
ناله یی ناله یی ناله یی  
بر شام ناله یی ناله یی  
سور ناله یی ناله یی  
ناله یی ناله یی ناله یی  
ناله یی ناله یی ناله یی

[illegible]

*[The page contains faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]*

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

دلی اس سی غافل کی کیا آواز  
 اتو میں ہو کی جیدم گر خاک پر  
 کیسی کشتی صند کیا جہشرف  
 متھن کی دھوئی مارا گیا  
 تہڑا علاؤ رسد شاہ چین  
 گئی ہرورستیم نامہ اور  
 کیا جگہ تک ایک کھلی پیادہ  
 قیامت ہوئی ایک براہ دان  
 تو مصویش تو کی ہشتی ہو  
 تو خاقان چین کے براؤن جان  
 منوگر م پکار بس صلح کر  
 جو خاقان صلح کی آرزو  
 مصد وہ بونگ و گنج و گھر  
 شہزاد کیشور دوا کر ام  
 سپے یہ بولا کازوی کین

یہاں ایک سپکا کسان  
 گھاگر جو ایک بلا سی  
 دین ہی گھٹا تارہم گف  
 وہ شکل کرتا گر جنگ آزا  
 متھن کو از کب تیا جوش کین  
 سواران ایرانیاں کبر و  
 جان سپدان رستم خواہ  
 ہونی فوج خاقان کی حاکم  
 سواران میں بسک کشتی ہو  
 چو سہم کی دھوئی دیر می ان  
 پام اوئی سپکا کی نامور  
 یہ شکر گاہ کشتی وہ نامور  
 تو بیل سفید اور دیم زہر  
 یہاں جیہی ایک کبھی یہ نام  
 غضبناک سکر و شاہ چین

[illegible]

ہوتے ہو پڑوسی جو پڑوسی  
 مکیا پاس پر تو کئی کوڑا مورا  
 جلا کر کر کے کھا کر منہ توان  
 کو پھینک دیا نہ ہوا نہ رہا  
 بے گناہی ہے بے گناہی  
 راجہ کس کو کھوئے ہے کس  
 ایک گدگد کو کھوئے ہے کس  
 دیکھ کر دیکھ کر ہی ہو  
 مگر مگر یہ بیان فی امی ناہ  
 کو دیکھ کر دیکھ کر ہی ہو  
 تو کس کو کھوئے ہے کس  
 دیکھ کر دیکھ کر ہی ہو  
 کیا سمجھا سو اعلیٰ مانتا  
 جو یہ توڑی ہے جس  
 حوالہ کری میری توڑی

توبائی کی دمی تانی چائی  
 بہت دل میں توفیق کرنا  
 کہ دوست پرانہ یوں  
 فیض صحن سے بنی بزم با  
 دامن بزم احسن  
 چاند بہشت آباد  
 ارضانی نہیں حق سنی  
 ایسے دامن سبب ہی تو  
 کروں جو تون باب تجویز  
 بیرون دین شام دور  
 کھڑا رہے رفیع تو دیکھو تنگ  
 تکیا بات کا ہی محبی استعار  
 دمی بات سچ شمع شمع  
 تو کیرشہ یزدی مسدود  
 زوال ہی دمی حیا

*[The page contains faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]*

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعث في هذه الأمة  
محمد بن عبد الله  
طه

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

و چون در این مقام بودی که از آنجا که می رفتی به سوی کعبه  
در راه بودی و از آنجا که می رفتی به سوی کعبه

ہوا اور کھا کھوڑا و ہا نی فرار ہوا جبکہ در ترک جنگی اسیر کیا قتل کا سوس کو چڑھیں کوئی لشکر ترک سی اک سوا سنو اگلی خاقان ترک کی خاک	لیا بیچ خاقان میں اور قرار سکن ان جیسا رہے شہر کبیر سواران ایران فی ناز و نیر ہوا پیرہ ناماد کا کارزار فرار و کبیر و وز ناکارنگ
--	---

عزیز چنانچه از دود و دگر  
و از زمین و آسمان  
که کارگاه است هر فرستاد  
پس ساه و پاهای از سر ساز  
گیا که در گنجینه کمان  
که در گنجینه کمان

جنگ رسم با جغتای چین گرفتار  
آمد خاقان و گر خیزد فتن تو ایران و

فحیث ابودون رسید

[illegible]

قودیران نشیہ جو اسہنا کر سپاہی بیدل ہوئی دسبر سو خانیہ لشکر دوان کجی کسکی خانان کی جو غم زمین	ہوا جبکہ کاموس جسکی لاکر لگا کئی خانانسی امی تاجو یہ سہری عطف عنان کجی ہین تاج پیکار سہم زمین
--	--

[illegible]

کمالی نهون اولی شریف و شریف  
 جو صحرای دین و دین و دین  
 سواری و دین و دین و دین  
 کمالی نهون اولی شریف و شریف  
 جو صحرای دین و دین و دین  
 سواری و دین و دین و دین

[illegible][illegible]

یسنگر بود و قرین طرب  
 سواد مهر خشنده جب جلوه گر  
 او بهرانی پیران و خاقان هم  
 بهوی لشکر آرا قصد و غا  
 جزو شان بهوی نامی ترکیان  
 کوه انبوه لشکر جب آیا نظر  
 ولی یاور و یمن خد که کیا  
 کل خیل ترک کاشی که کنیه جو  
 که تبار اشکبوس اوس و لاو کز نام  
 کیا یا بنی رولم حلی سوار  
 لگی کرنی و نهیره بازیان  
 جوا نمر و جنگی فی از روی کین  
 بهوی کارگر کزنگی بهی حیرت  
 او شاکر ز مارا جو بالا بحیر  
 ولی استعد کز کار کاری لگا

کیا بهی دیر کین به کام شب  
 و لیردن فی کینی به باند بهی مکر  
 امید برستم و طوس آسم شرم  
 گیاره فلک پریشان بوق کا  
 بهوی گرم پیکار جنگ آوران  
 کیا هیچ بین رستم نامور  
 ذراوی نه اندیشکودلین  
 شتابان بهواسوی ناورد گاه  
 ولیر و جوا نمر و مشهور عام  
 بهواجگی آماده کارزار  
 نه لیکن بهوی کارگر کچرسان  
 سر ترک پرگز مارا و هین  
 بهر اوس روحی فی به کام حرب  
 تو او سوخت رولم فی بی سپر  
 که تو بری سپر کو خسته کیا

[illegible][illegible]



[illegible]





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بیدار می گویا نهی که نه  
 بوی که در بیکار یک سر سپاه  
 قوربا بوی خوشه که آن من  
 هزاران کی گشته بوی پیشین  
 چه هر کوکبانی کی تیغ و نشان  
 بیابان و از آن که در پیشگاه

ملی اور عارف کی توریان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

کما یستحق و شام دی پنهان  
کیا بخشن من دینی اور تو را  
رکما ابدا که زنونین پر پیای  
سودا سالار یک بر باد

کلمه نیکوین از زبان  
 دینا بوی بیرون  
 کلمه نیکوین از زبان  
 دینا بوی بیرون  
 کلمه نیکوین از زبان  
 دینا بوی بیرون



سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

<p>یہ شکر لکھنی ہر پہلو ان                  ویا انحصار و سکو لشکر تمام</p>	<p>کہ جانہرین ہم جا لشکر کو ان                  بیا دلیر و نکاح و کونام</p>
<p>زفتن کخیس و تبار با فوج ہشیا و لیلان                  زاندر خرم جنگ و اسیر الی توان</p>	
<p>کیا قصد شیر تیران زمین                  بائین و چپ و طرز نکو                  کہ تہی اقربا و سکی سپہان                  کیا سادہ طوئیں سرخندہ                  بل نامور گوینے سوا                  جو کہین کرین حور و شکیشت                  حکم شہنشاہ جوہر شناس                  اویست چپ کو مقبر کیا                  ہوئی سائے گستر کی سرسبز</p>	<p>جو ملالار ایران و تیران                  کیستہ فی سرگودہ فوج پیش                  جو اندو کو در عالی و تار                  بنیر و سپر کی ہفتلو و شست                  مقرر ہوئی جانب بیت راست                  و کشہ بہانی جو تہا طوس کا                  جو میلاد کی تہی بنیرہ سپر</p>

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام  
 سید الشهدا علیهم السلام

[illegible][illegible]

۱۰۔ شاہنشاہ میرزا اعظم شاہ  
 ہوا جبکہ میرزا دارود خان جو  
 کاکاشی یونین تھوڑی دیر  
 توڑ کر اوسکو دیوار قبر کے  
 جرحہ و سکو خونی یونین  
 دو کاغذ رکھا جبکہ دیوار پر  
 بلند اک نبوی بانک اوڑھ  
 سکھتہ ہوا سب جاو و نہشت  
 کو کیا گی تیریا بدن کرو  
 مکی ہوئی سہر بارش تیرا  
 نمایاں ہوئی روشنی مہربم  
 ورتے نمایاں ہوا تبہ بہن  
 برا قلعہ شیر باغ و زر  
 بنا ایک سڑی گندہ کیا  
 سیراک سال کی حد سڑو گیا

کلاویں خرم و دلداد  
منشای عشق و دلداد  
چشمین و دلداد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

در این کتاب که در این شهر است و در این روزگار  
که در این شهر است و در این روزگار

[illegible]

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in the left margin, continuing the poem or providing commentary.

Handwritten text above the main poem, possibly a preface or a specific line.

کیمون بکار و بده بارگاه	کیمون بکار و بده بارگاه
فریزر برباد و شاه جهان	فریزر برباد و شاه جهان
دهی داشت تحت و تاج کاه	دهی داشت تحت و تاج کاه
منین پیوچی ز بهارانی نو	منین پیوچی ز بهارانی نو
سیاوش مین پو بیتا شاه کا	سیاوش مین پو بیتا شاه کا
مناسبی بی که کاوش شاه	مناسبی بی که کاوش شاه
ندی آتشی رسم آیین و داد	ندی آتشی رسم آیین و داد
که بی و بسند و ارج کلاه	که بی و بسند و ارج کلاه
نگاه و کویای جیون مین ال	نگاه و کویای جیون مین ال
کیا کچه نه خوف و خطر ز بهار	کیا کچه نه خوف و خطر ز بهار
کمان و دلیری به جرات کمان	کمان و دلیری به جرات کمان
هوی تاج حسد و نامور	هوی تاج حسد و نامور
مگر بنگامی طوس سودا هوا	مگر بنگامی طوس سودا هوا
تو دیوانه می اورده تساند خور	تو دیوانه می اورده تساند خور
تو کشتی بی که بختها سخت	تو کشتی بی که بختها سخت

Handwritten text below the main poem, possibly a postscript or a specific line.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a conclusion or a final verse.

خسب کس که بپوشد  
 کلاهش را بپوشد  
 و بپوشد کلاهش را  
 و بپوشد کلاهش را

شاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

طوس از طاعت کعبه و از نماز  
 و از نماز و از نماز  
 و از نماز و از نماز  
 و از نماز و از نماز

و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان	و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
--	--

و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان  
 و پادشاهان و پادشاهان

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse, written in a cursive script.

Handwritten text in the left margin, continuing the narrative or providing commentary on the main text.

Handwritten text above the central table, possibly a section header or a specific note.

<p>که هوش پاک و بده بارگاه          وزیر بود و ماه جهان          دهی داشت تخت و تاج کلاه          نهین بهوچی ز بهارانی مو          سیاوش همین بود پناه شاه          مناسبی بی که کاوش شاه          ندی تاری رسم آئین و داد          که بی و بسند او تاج کلاه          نگا و کرد و یای همچون میال          کیا که نه خوف و خطر ز بهار          کمان بی دلیری به جرات کمان          بهوی تاج خسرو نامور          مگر بگو ای طوس سودا هوا          تو دیوانه بی اورده تهنه خور          تو گشتی بی که سخنهای سخت</p>	<p>کیا طوس بی عرض من بی شاه          بهوشه بر شای بی یا تو          که بی پر شاه حلاق بیاه          بنیر که شای حضور بر سر          به سکر و گودر که بی کلا          بهوشه است و به بیاره آه          که بی روح کواب سیاوش کی          که بی بی خسرو کلاب بر شاه          بسان زیدون شرح خصا          دلیرانه آید بهر حال بی          وزیر که بی به طاقت کمان          دلیران حکم شته و او گر          تو که بیون جیل کا کار فرما          به بیج بی که نوذر کا بی پور تو          که طوس بی یون که آشوب سخت</p>
---	--

Handwritten text below the central table, continuing the narrative or providing commentary.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a concluding verse or note.

فدیر نسپر کاوس

فونیئر فیسپر کاوس ۱۱۲

فیما بین طوس و گوریز

و منہم قریبون کا بیڑا

بیتا فرزند کوچکوار

ایران و گرجان و آذربایجان

روسی کا گھنٹا، شہر پر  
سروک پور میری ہوا

وکی اطاعت کر و چنتا  
موم و موم چنر و کور و ان

ان کا کہنا ہے کہ

55

بسم الله الرحمن الرحيم

29

[illegible]

دل میں ہو جس کی ہر بات  
 دل کو گونزدہ فرستے نہاد  
 کہ جس کی ہر بات  
 دل کو گونزدہ فرستے نہاد  
 کہ جس کی ہر بات  
 دل کو گونزدہ فرستے نہاد

[illegible]







پیر کیو جنگی بفتح و ظفر  
 کیا ماجر جنگ کا سب بیان  
 کیا گیسوی شانزدہوی فی یون  
 وہ ہولانہ تہایہ گوارا جمعی  
 مددی شہادتیری اقبال کی  
 ہوا شاوان خسرو پاکدین  
 ہواراہ بریادہ و انسی روان  
 گھیا جبکہ گلبا و پیر انکی پاس  
 کہا کیو کا جاکی احوال جنگ  
 کراک پہلو انسی باین خسرو تیان  
 وہ گلبا و کستا تہایہ بار بار  
 و کیکن نہ پیر انکو تہا کچھ قیتین  
 سپہ لکی تور انسی بہر سیکر ان  
 فرگش رشک بہ و آفتاب  
 سپہدار پیران کینہ پڑوہ

فحص کنان حاجی بهر کوی که در آنجا باشد  
بر اول شنبه از سبک و دلالت  
و بوی که در آنجا باشد  
که بهر کوی که در آنجا باشد  
پایان بود و در کوی که  
ان در شنبه است  
پایان

کوهی بود که ای شاه فرستاد فضل  
 ای قوی بود جوان بلکه بی شرم و مال  
 بداد که ای پیکار دمی نه پس  
 می بین می شب پوچی نه کین  
 پیشان نه بین نوکی کارزار  
 کرد ملا

بیت

پیر کیو چکی فنج و ظفر  
 کیا ماجر اچک کا سب بیان  
 کما گیسو شانه ز اوی نی یون  
 وہ بولانہ تہا یہ گوارا جمہی  
 مددی شہا تیری اقبال کی  
 ہوا شاوان خسرو پاکدین  
 ہواراہ بیراہ و انسی روان  
 گچا جبکہ گلبا و پیرا کی پاس  
 کما کیو کا جاکا احوال جنگ  
 کراک پہلو انسی ہا بن سر نشان  
 وہ گلبا و کتا تہا یہ بار بار  
 و لیکن نہ پیرا نکو تہا کچہ نصین  
 سپہ کی نور انسی بہر سکر ان  
 فرگش رشک یہ و آفتاب  
 سپہا پیران کینہ پڑوہ

کیا پیش کھنسر و ناہور  
 ہوا سکی خسرو تہا سفیکان  
 کیا تونی پیدار جگنوہ کیون  
 کہ چین کرا جاکا کر شمع  
 مخالفت کی سب فوج پامال کی  
 کماہر خا صدہر ار افرین  
 وہ کما یا جگر چہ ماتہ آنا و نان  
 عیان اوسکی چہر سی تہا سیم  
 ملاست کی اوسنی اوسی بیدنگ  
 گریزان ہوی تین سو پیلون  
 نہیں سام و ترسمی کم دہہ  
 ہوا سکی یہ ماجر خشمگین  
 ہوا اپ پیران و شہ روان  
 نرگس تہی زہنار میفر کی تان  
 کہ ہر ریزہ جیتا تہا کچہ کردہ

نوحی نوحوان بلکہ کی خسرو مال  
 اسی نوحی پیکار دیکی نہیں  
 سدا واکا شیب پوچی نہیں  
 ہی تین ہی جب تک جان  
 پشیمان نہیں تو کی کارزار  
 کما پیرا خسرو تہا پیرا  
 کردہ کار و تری دقت ہر د

بیت و چند آهنگ از این کاتب که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است

در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است

دوازدهم هر گویا وقت سحر یادگار که بشایدی که نوح جان کف دست پر از سکه ساعی یک تا بان یک دست و سر شیشه کوشاید بی چشمه نامور گزارش که بیاورد کرام جهان را که بگویند و نامور کرامی بپوشان که بگویند بی طبعین پس کرد و درین پشت زمین بی در ادب بی زرین بود صلح کیا کرامی با و در زاده نامور تب اوس نوح جان بی پرانچ و کوشی بی شک گلستان بی تایامی بی ان بی پرانچ و جو کون تو بجان بی جان	کیا تاج در یافت اوشی او پس که بی بی پرانچ و کل نام که در سر بی یک عیان بی بی شک و شیشه کرامی بی دین اوشی او وین گوی بی کرکی او سکولام گرمی بیادش کافزنده تو پس که کرامی او جان بی بی کرمی گوی و در کافزنده تو و بی گوی بی بی سکرم که جکا گلکرمی بی بی سکرم که جکا مجموعی تو بی بی سکرم که جکا مجموعی تو بی بی سکرم که جکا مجموعی تو بی بی سکرم که جکا مجموعی تو بی بی سکرم که جکا	در این کتاب است که در این کتاب است در این کتاب است که در این کتاب است در این کتاب است که در این کتاب است در این کتاب است که در این کتاب است
---	---	--

در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است  
در این کتاب است که در این کتاب است

# سختی و تنگدستی و محنت و کسب و کار

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ

کہ کوئی او سکماناوی نشان  
 تہمتن ہوا ملک تو را لگا شاہ  
 بہت گنج او تخت و ہنر لیا  
 تو فکر ہوئی وہ سپہ سہر  
 نہ اک ترک وان خبر حیرت را  
 تو رستم او سنی قتل کرنا شاہ  
 را ملک تو را امن ہما ہشتا  
 بر بنال سلطان افزایا ب  
 غلبہ کی تب کیو کیو یون کہا  
 تو کھنجر و نام بردار کو  
 فرامز کو ملک کر کی سپر  
 شکستہ دل و خرم و شادان  
 غلامان تلک او گنج و گھر  
 بہت خوش ہوا شاہ گیتی بنا

## رفتن کیو کیو است

# سختی و تنگدستی و محنت و کسب و کار

روانہ ہوا سنی او کیو  
 کسب و کار و ہنر لیا  
 قضا ب ہما کیو  
 ایک جاسی ہوا  
 ہوا جاہ و جاہ  
 ایک سی ہوا  
 نشان کار و ہنر

سکمان او سکماناوی نشان  
 برک راہ کو کوہہ پانا شاہ  
 کی قتل ہوا و شکی و ہنر  
 نہ ہوئی یی تاکوئی جا کہیں  
 جرمین ہوا و شکی و ہنر  
 روان ہوئی کوہہ پانا شاہ  
 کوہہ پانا شاہ و شکی و ہنر

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ

و میانجی شهر او کیو هر دو بان  
 سپهر در تور انکو کر کی تباہ  
 بہت ملک تنخیر او سنی کیا  
 سران سپہ کی لگا ہاتہ زر  
 کیا قتل ترکو نکو بس جا بجا  
 جو لیتا کوئی نام افزایا ب  
 تہمتن بعد فرو جاہ و حال  
 روانہ کیا لشکر جیسا ب  
 تہمتن فی ہر قصد ایران کیا  
 کرای کیو اب لاک کر جستجو  
 غرض کیو کو کر کی خستہ کرد  
 ہوا سو ایران ہا ہنسی و ان  
 ز زوال و اسپان با زمین زر  
 گسایا کی جیش کا و ش شاہ



کشته شده اند که در این جنگ کشته شدند  
 کشته شدند که در این جنگ کشته شدند  
 کشته شدند که در این جنگ کشته شدند

کی مثل آن رنسی مویه کو  
 متعین انکاشی به بعد ازان  
 کرون قصه اب سوا فریاد  
 یکمزد دین با سپاه گران  
 دلیران گردان ایران دیار  
 صفیر و کبیر اور پرچم جو ان  
 ده پیونجی جو سرحدین تو رکی  
 کدوس گردگان نام آباد تما  
 ولی وقت پیکار کی ده چون  
 یه جب شاه تو انکو سپهری خبر  
 عزیز دل شاه انرا سیاب  
 فامر او پرچم هستمن و دین  
 بگرزم سرخه کو کرکی اسیر  
 کدوس اونی اسی نامور  
 لیا طوس فی خیر تیرین جب

به دیو لافراوه شنه نا جو  
 که ایشاه شاهنشاه جهان  
 قیامت کرون جاک برپاشاب  
 روان سو توران به پهلوان  
 گکی همزه رستم نامدار  
 سبی شنه خون تورانمان  
 مقابل پیرا یک گردان که  
 ده یعنی که حاکم تها سجا با  
 موافقه سستی بی آزادوان  
 تو شهراده اک سرخه نامور  
 بی جنگ و پیکار آما شتاب  
 مقابل هو او سکی از تو گمن  
 حضور پر رنگیاده ده و سیر  
 که مثل سیاهوش اسی فوج کر  
 یه کمنی لکا طوس سرخه تب

کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور

کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور

کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور

کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور  
 کدوس اونی اسی نامور









دیناں کے لئے کہ وہ اس کی ہر ایک بات کو  
 دیکھ کر ہنس رہے ہوں۔

کرمی نامدار گرا  
که کربلای نو  
دین من بادی که  
یادش می باشد  
دوسه پس هرگز  
مصلحتی که  
لاون و زمان  
اوستی بر بای  
دین من جان  
رفته تیریا  
کرمی نامدار  
کرمی نامدار

[illegible]

بیاوردن بیک  
 خنودانی بهایست  
 بنای اردن بهار بند  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار

بیاوردن بیک  
 خنودانی بهایست  
 بنای اردن بهار بند  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار

بیاوردن بیک  
 خنودانی بهایست  
 بنای اردن بهار بند  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار

بیاوردن بیک  
 خنودانی بهایست  
 بنای اردن بهار بند  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار

بیاوردن بیک  
 خنودانی بهایست  
 بنای اردن بهار بند  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار  
 بیکامای دشت و بهار

[illegible]



نہی کی یہ خوف دہری

[illegible]

جهان تہا سپہر توران مان  
 گوارش کیا اوسنی احوال جنگ  
 محیا خوابین شب جو از اسباب  
 ہوا ہول ہی اوسکی گرم فغان  
 پر پوچھا کہ ای سرور ناموس  
 جو کیا گی تو خروشان ہوا  
 یہ کہنی لگا اوس می ہر اسباب  
 کہ کہ موت میں بکڑوں سانیہ میں  
 نمایاں ہوا برین ایک مار  
 اوہن باورصر ہو پیا پوئے  
 کیا میری لشکر کو اوسنی ہلاک  
 کہ کہ جمی لیگئے مردمان  
 چون ایک تہا شک خورشید ما  
 اڑا اسی او کہنچکر اوسنی تیغ  
 ہوا دین مار سکے اوسوقت در

کی جب وہ کر شیور و مار یان  
 یہ سنکر اڑا اوسکی چہر کا رنگ  
 تو نگاہ کیا نظر ایک خواب  
 سنا جب تو کر شیور یا دوان  
 بجی خوابین اب پر کیا نظر  
 ہر اسان ہوا دل پریشان ہوا  
 کہ اسوقت دیکھا ہی تھی یہ خواب  
 مری فوج بھی ہی ان اومین  
 ہوا رخ سی ایران کی آشکار  
 ہوا دوسین سے اک فوج پیدا ہوئے  
 ملا یا ہر اک کو تہ خون خاک  
 شہنشاہ کاؤس بھی تہا جہان  
 کہ مٹیہا تہانز ویک کاؤس شاہ  
 کیا چاک ہلو مرا بنید ریع  
 خروشان ہوا تہر من ای سنگر

سیدیش  
ہو جاگی سرگرم آرام و عجب  
الہام دین دانادار سب  
کجی گز الغرض نصف  
لغوی نقل اس بعش وطن  
پیداوش ہوا دیکنان  
بی آشی اوسنی کی

نہیں صحت مند و خدای پندار  
کامیاب بادشاہ تباران  
حضور پرست و جلال  
ده بود کمال  
تو به یونیکم افواج  
ظفر منور گالاتوی  
که از اعدای بیوردگار  
کمتر نه کاوسی تنهایی  
مولودی کی شمشیر







[illegible][illegible][illegible][illegible]

در اسکن خاموش دانه انداز  
 کجا پی باز نشو و لعلین هین  
 یکبار و کجور در زلف شمع  
 سوا کی گیتی هین نیست نسوا  
 و کسیتی بی تنگ سوال بی بان  
 در بهر کجی بی اسکو شرم عباد  
 کجا سکو خست ایملی بی  
 هوشی منقبضی دشت و تال  
 تو بر لاشانی سیان کا دل  
 تنجی بعد کاوس کشورستان  
 سپا و جبان در کاوس گئی  
 زبانی و بی هر چند و کوفی  
 جگانی دولی سر کوه و دما  
 از خجاست تو خود و ای بی نیک  
 نه سوا ملک و آرد و مور

نه پاسخ و با شرم می از بهر بار  
 کزیه ان جیتی مری کچینین  
 تعجب هینین مگر صلات کرنی  
 طدارس می تبری او از هزار  
 یه و لنگ دل بستر شاغور  
 جودیتا هینین بات کا کچم جواب  
 سیادنی بی هر چکات کمی  
 که عاشق و مومنین بهر پیچیدگی  
 که حاصل محبی جود بی سادگی  
 کز لگی مین نواز دای جان  
 سر سر می تاج حکم می  
 لب اپنی نه شزدای بی بوی  
 یه چای بیانی و ای را و ر  
 لبابوسه نه کینیک رجن نیک  
 که تند می خوشی کردن کچم اگر

کما جاک الشاه وکونین  
سیاوشی را با پل چین  
کلا دود ما که بختی کید  
و دانی زبان و فتنه کید  
چرازی می زیوار کار  
نوشته و زور را افکند

و در این حال بسیار غمناک و اندوهناک بود که در آن وقت  
که او را از این عالم برداشته و به جوار رحمت حق تعالی رسانیدند



47

۶۶

مجلس شورای اسلامی

سہیل دہمہ جالب  
رہی کای خان

فہرست

دو ذی بی بی جان بی

بلاؤں کی لگائی ہوئی سوز

9

۲

علمی و ادبیاتی چارہ و چارہ

[illegible]

کمال

۱۰۰

ملک و ملت

کہ تہنہ آج پہنچی ایسی بیکین  
 در لہان دگردان و جنگ آوان  
 کری کمر کو تیری نفوذ رفت نذر  
 سنا تھا جواو سنی سو کیر کیر  
 پشیمان بہت دین اور دہر  
 کیا سو ہی تہنہ و نا مجبور  
 نخل آئی تہنہ پر دہی شب  
 کیا نود سہراب کو یاد کہ  
 شبستا کہو رشک گلستان کہ  
 مری دل کو رستم ہی پہنچا جو  
 کیا جانی مین اپنی کمر کو چرا  
 کیا کشتہ کیونانی فتنہ زد  
 تو کہیں اوس ہی پہنچا خبر چنار  
 کری غرق خون سو کیر کیر  
 پہنچی کمر ہزار ال

تہن سہی جا کر تو کہ ہو سن  
وہ لاتی ہی ساتھ اپنی فرخ مرگ  
رکھی تھی ولین اب عز خرم  
فرستادہ پیش تہن کیا  
پہنکر سیر رستم ہوا  
وہین ساتھ لی زلار و دلگیر  
سراپردہ وین کی ہو چو چیب  
جنگل و دین ہوئی ہر گھر  
کہہ بازان فی سوی خانہ چلو  
گلی کنی تہنہ ای نیک مرد  
مری مائی رستم کو لاؤ تاب  
مین بچوں ایوس کی کر کنی  
گیا پیش تہنہ جب پہلوان  
پہ چاکر رستم کا چری شکم  
کھانڈا کا لانا لائے

ان اے بیٹوں  
میں زلزلہ کا  
میں نے اس سے  
القصای  
خداوند  
میں نے  
میں نے

درین شهر است

کتابخانه ملی افغانستان

هو بائز و باطل و لا لاف  
مؤمن في كنهها و عزها  
سید

وہ تو بخیر اور درستی تمام ہوا۔

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

از این کتاب در باره خداوند و  
از این کتاب در باره خداوند و

STAN CO. 11

کتابخانه

فصل فی بیان احوال و حال

معاود کاسین بیک باور بیک  
طریق بیان

باقال دولت سوزی  
دانه پور شاه

کجا سوزی سوزی سوزی سوزی  
کجا سوزی سوزی سوزی سوزی

کجا سوزی سوزی سوزی سوزی  
کجا سوزی سوزی سوزی سوزی

کجا سوزی سوزی سوزی سوزی  
کجا سوزی سوزی سوزی سوزی

<p>بهرای پیر مرد خجسته که کیا کیا مجی ناملایم کما کیا کشتی سی نه پاس لب سخنهای دشوار که کرا و ثما سوا سکی سلب کی گفتگو سچ اینی دلین که نمیده کمی تها و رومی هر دم جب آلا و هون و مبلوا سنا جکه کو ذرتی یه سخن کها یون که غوی بد شهریا تتمن یه سنکر هوا و دمن محل مین او سدم شه نامور که سهراب کا کام سهر هوا هر ستم رستم سیا و دون فغان کی که تها تها یه میدم</p>	<p>کچدی یاد رستم کی و س و س زبان پرچو آیا سوا و سدم ره درسم دی تها و سوسب اوسی قید کوئی نه یان که سکا سنی خوب توئی و واقف یه تو جهان مین تو مر جهانید یه که رستم کو تون تخت و تاج شه رهی پیر یه او رنگ فسر کسان کیا پیره و پیش یل سبتین بیان کیا کردن تپه یی سکار کیا پیره و پیش شه ارجمند برآمد سوا تب یه پونجی خبر نشان مٹ کیا نام آخرو کیا لغش بر او کی ناریان مری تها و سوسب مین کرفی قلم</p>
---	---

کجا سوزی سوزی سوزی سوزی  
کجا سوزی سوزی سوزی سوزی

کجا سوزی سوزی سوزی سوزی  
کجا سوزی سوزی سوزی سوزی



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا أيها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا أيها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا أيها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا أيها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم

نهین جان پنا که تهنه جوان  
 یکم کرده و نوئل نادر  
 کیا زورستم فی ان حدی پیش  
 هوا و خرونده چون پلست  
 جو کینیا پکر کر مکر بند کو  
 زمین ہی ہم دشت رستم ہوئی  
 گرا خاک پر جب یل نامور  
 لیا کینچ پھر خنجر آنگون  
 کیا خیل او سوقت رستم فی ون  
 بیانی یہ آمین سنین زینار  
 تو سر کو کر او کی تن سی جدا  
 ادھی قوت و زوری لا و زیر  
 یہ سکروہ او کی اوٹا سیسی ہی  
 کیا پروہ سہراب فرخ نہاد  
 کہا جبکہ پیرانی یہ ناجبر

دری نامہ کسی کشتہ ہوئی میان  
 لگی کرنی کشتی کی فن انگار  
 کیا لگی سہرا کی کچہ نہ پیش  
 کیا زور ہی دسی رستم کوست  
 تو سنبھلا نہ پھر رستم نامجو  
 خرابی تر چرخ برخم ہوئی  
 تو سہراب بیادین سینی پر  
 یہ چا نا کہ او سکوکری حق من  
 گھاگنی سہراب سی اجوان  
 کری زیر جسکو کوئی ایکبار  
 مگر ہو کر بار زور آزما  
 کری شوق سی قتل پھر وہ لیر  
 غرض نامہ اوٹا یا دین کی ہی  
 طرف اپنی لشکر کی خدان و شاو  
 کیا اوٹی افسوس لریون کہا

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا ايها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم

والمؤمنون والمؤمنات  
 بعضهم لبعض شفيعون  
 يا ايها الذين آمنوا  
 اتقوا الله وأطيعوا  
 أباكم وأطيعوا أباكم  
 وأطيعوا أباكم





اگر پاسبان نام او غم نهی  
سوا اسکی بودی جی غم جنگ  
یکمگر گاهینچی انتظار  
ولکن نه کلا کوئی نامور  
کوئی جب نه او کا ہوا ہم نبرد  
کشاہو کو غیرت در چاہی  
چو رتا ہی دل زرمی جو شہا  
یہ کو ادا کس فی دمی دین  
کوئی جلد رستم سی جا کر کھو  
جو اس گردمی جاکی ہو کینہ خوا  
دوان طوس میں پشمتن گیب  
کیا متا یہ رستم فی اوسدن آ  
کوئی اور جا کر سور زر نگاہ  
مبادا جو سپہ سالار ہوں  
ولی طوس فی جب کیا بیان

تو اگر مقابل ہو کاوس کی  
نبرد آنا جی ہوید رنگ  
کہ تاسی بکو نسا نامدار  
کہ تہا ولین سزا کی خوف خطر  
ہو تہا خروشنده وہ شیر مرد  
نہ جنگ او دمی در چاہی  
تو کیون نام کاوس اپنا رکھا  
کہ ای نامداران ایران میں  
کہ یارین ہی کسی گرد کو  
ہر اسان مخالفت ہی کی سپاہ  
شخصی یہ با جاسب کہا  
کہ پہلی کردن گاہ میں کار زار  
بر اندیش سی آج ہو کینہ خوا  
تو پیرین نبرد آنا اوس میں  
تو ناچار ہر رستم سپہ سالار

کہشاد تو کی پشمتان  
دوہو لا کر نہاد رستم میں  
یہ سزا دی میں جا کر کریں  
ہم جنگ ہر پیر گردون میں  
ہوئی لی نیزہ سترہ کنان  
لی جی با جم شان بر شان  
ہو ازم کوئی نہ دوان کار

چون در شتر پاسبان کا کار  
سوا اسکی بودی جی غم جنگ  
یکمگر گاهینچی انتظار  
ولکن نه کلا کوئی نامور  
کوئی جب نه او کا ہوا ہم نبرد  
کشاہو کو غیرت در چاہی  
چو رتا ہی دل زرمی جو شہا  
یہ کو ادا کس فی دمی دین  
کوئی جلد رستم سی جا کر کھو  
جو اس گردمی جاکی ہو کینہ خوا  
دوان طوس میں پشمتن گیب  
کیا متا یہ رستم فی اوسدن آ  
کوئی اور جا کر سور زر نگاہ  
مبادا جو سپہ سالار ہوں  
ولی طوس فی جب کیا بیان

نبرد آنا جی ہوید رنگ  
کہ تاسی بکو نسا نامدار  
کہ تہا ولین سزا کی خوف خطر  
ہو تہا خروشنده وہ شیر مرد  
نہ جنگ او دمی در چاہی  
تو کیون نام کاوس اپنا رکھا  
کہ ای نامداران ایران میں  
کہ یارین ہی کسی گرد کو  
ہر اسان مخالفت ہی کی سپاہ  
شخصی یہ با جاسب کہا  
کہ پہلی کردن گاہ میں کار زار  
بر اندیش سی آج ہو کینہ خوا  
تو پیرین نبرد آنا اوس میں  
تو ناچار ہر رستم سپہ سالار

کہشاد تو کی پشمتان  
دوہو لا کر نہاد رستم میں  
یہ سزا دی میں جا کر کریں  
ہم جنگ ہر پیر گردون میں  
ہوئی لی نیزہ سترہ کنان  
لی جی با جم شان بر شان  
ہو ازم کوئی نہ دوان کار  
نبرد آنا جی ہوید رنگ  
کہ تاسی بکو نسا نامدار  
کہ تہا ولین سزا کی خوف خطر  
ہو تہا خروشنده وہ شیر مرد  
نہ جنگ او دمی در چاہی  
تو کیون نام کاوس اپنا رکھا  
کہ ای نامداران ایران میں  
کہ یارین ہی کسی گرد کو  
ہر اسان مخالفت ہی کی سپاہ  
شخصی یہ با جاسب کہا  
کہ پہلی کردن گاہ میں کار زار  
بر اندیش سی آج ہو کینہ خوا  
تو پیرین نبرد آنا اوس میں  
تو ناچار ہر رستم سپہ سالار

نبرد آنا جی ہوید رنگ  
کہ تاسی بکو نسا نامدار  
کہ تہا ولین سزا کی خوف خطر  
ہو تہا خروشنده وہ شیر مرد  
نہ جنگ او دمی در چاہی  
تو کیون نام کاوس اپنا رکھا  
کہ ای نامداران ایران میں  
کہ یارین ہی کسی گرد کو  
ہر اسان مخالفت ہی کی سپاہ  
شخصی یہ با جاسب کہا  
کہ پہلی کردن گاہ میں کار زار  
بر اندیش سی آج ہو کینہ خوا  
تو پیرین نبرد آنا اوس میں  
تو ناچار ہر رستم سپہ سالار





97

9

انديمان نره سومی ناله بکلمن  
 وه جیرن : بواجیکه نامه نره :  
 که کس شکل و صورت کاچی جیرن  
 که تر کین شکل و اوکی پیشل سام  
 که چای هسی منی ستانین زن  
 که سنی حاکمچی و هسی سبر  
 جی سام پیکری جی جهان  
 که دختر دینی وان یکنی خبر  
 سبا اکس لوی محسوس کتی نشان  
 که بی اسطرح حکم گهان مندو  
 حشوشه نشاء عالینا :  
 ذرا ده اصل گون نرش که  
 نری ماین مک و شایکی نشان  
 که انی پهلوان غبرو آرمه  
 بجایانی حکم شایه جهان

میگوید نامی که لیکر زوان  
 و زان جاکم رستم کونامه زان  
 به پوچکای ای گوید که میان  
 زو که لکستی برین خاص نام  
 به دلچسپ لکائی و به سبیل تن  
 تولد بود و زدی دوس سی سپهر  
 به بی بخل شاید که به به جوان  
 به به سینه کنی گمانا مور  
 در رخ و زان که گوید که گمان  
 تهنی کنی گمانا به گوید  
 که به پوچ زان به لکائی شتاب  
 و به لک که کیا اضطراب به  
 به لک که لک شتاب به و ان  
 به به گوید که زان رستم به  
 به به لک که لک شتاب به و ان

[illegible]

که در وقت زان که  
که در وقت زان که  
که در وقت زان که

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰













گوناگونش کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

شیر شاه خورشید و شمس	زردی عنایات اولاد کو
که با حاکم شهرانند ران	فرودگی دین او کی تو قیود
و که ستم و طوطی قار	و که کو را در کوچه سوا
یعنی تنی گردان جنگ با	زرد ملک او کو عنایت کیا

دستان لشکر کشی کردن گی کاوش

بر شاه هماران و نهر میت خورشید هماران

و داون و نهر خود و اعتقد گی کاوش شاه

جانی قبال و نهری سخت	جوانان دران بی ایست سخت
تو هر سوی ایران فتح و نظر	روان بهلا خبر دنام در
هوئی ایک عالم کو به گاهی	که باشکوت و رفیع شرفی
خدیو جانی که کاوش سوکه	ملیکه قدر و زبردست
کیا جانی شیر مازندران	پروا نیل و دیوان با کمران

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان  
مؤمنان و کاهن را در میان جهان

کتابخانه عمومی و تاریخی شهرستان اصفهان







از می ن سی بنی بنی بهر کرون  
 سنا جبکہ ولادونی یہ کلام  
 کیا خوف دیوہشت فی لورہ شر  
 سواروں سے بولا کہ کیا بارگی  
 دیوہ جنگ اور کن منچکر کچن  
 گوئی ہلو ان پیشتر سب سے تہا  
 گنا قتل کرنی چپ و اس بہر  
 سپاہ محانت گریزان ہوئے  
 وہ ولادوان سی فراری تہا  
 کیا نیز آرام رستم فی دن  
 دیوہ جاناتہ کا بڑا اور بڑا  
 ہر گز کہ عاجز مل نامدار  
 پہنچ اوسکی نزدیکی والی کند  
 اوسی مذکورہ پیرا شہ سوا  
 بشجری دیا ماندہ اولاد کو









همی بنویسد ویده کیفتا و  
خداوند از رنگ و مفسر بودا  
نگارنی داود و پیش و روشید  
هواکیک سازند حاضر و مان  
کتاب و هواهی بهت خوشکوار  
یه سکر کیا قصد از نذران  
که هر که زمین اب محبی میل نرس  
سبا و اگر چون من آرام گیر  
نوریدون و ضحاک جرسید  
شفقت بهی لازم ای وکی نشان  
یه چین به پیشورستانی کردن  
کسین چون اب سو از نذران  
یه گفتار خاقان آفاق کسیر  
نظا هر یه بوی که بی باث انیک  
نوریدون جرسید عالی و قاز

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

نوریدون خا و کا و س شرح  
جهان پرور و عدل گستر بودا  
نگارنی مشغول عیش و طرب  
نگارنی مفسر لطف از نذران  
سبا افضل گل بی همیشه بهار  
وزیر دین یی بولایه شاه جهان  
هراول طلکار میدان رزم  
تو بر باد و هوا ملک و تاج و سریر  
نشین کم بی که زود قوت محبی  
که قائم بهی مهر و ملک و مال  
براک ملک من حکمرانی کردن  
کردن سکه و خطبه اپنا و مان  
هوی نکی خیران امیر و وزیر  
وین چین کسینی گی یون بر ایک  
مینو چهر شاه شهید اما مبار

کرم کا زہن تیرا چاہو دوں دیکھ  
جسے دیکھ تو تیرا خون نہ پڑے  
میری حرم کا ایک سی تار پڑے  
کہاں توں آئی رہی تار پڑے  
غایتی حرم کا نام پڑے  
دیا تم کو دل کو کون کون  
چھوڑ دیا تو انہی پر صلی  
خوش شاد وانی پر صلی  
کی نصیب تیرا کون سی  
بول دے شاد وانی  
کوئی کون کون کون  
میں ہوں کون کون  
۴۲

کلیان و غرض بی غیبتی کی پوری کیا دوستی با اس نورانی پری  
 ہو اور طرب ہم کمر خواہ  
 بیت بجز گریختن  
 کیا فوج ایران کوئی نہ  
 کی گیتی اوس کو گردانید  
 منوچهری از سلاطین  
 از سلاطین هیچ کس

موکتبا و ابان نام اعدار  
 نسبت یون قمران من پیران  
 معصیاج زو پیدا مو  
 یل پیرن رستم او کا پی نام  
 بیان او کی قوت کامین کی کارن  
 جدا کر کی کبارگی زین سے  
 کمر بند بر سر زوالا زین  
 جڑ موزنا پیرت لوی پر  
 یہ نجی صفت آتی ہو محسوس  
 کہ یہ صفت خرمین شمشک  
 کہا کی اور شکر نامہ روان

دی سر و جنگ اور موز غار  
 ولی نسل سی کام کی کارن  
 نہ ہم خیر شیزاد کا ہوا  
 زبون اوس ہی ہا پنا کتار  
 کہ میں بدواو کی میں شہ پیر  
 بیکر لچلا ہتا ہی کین سے  
 تو میں اتہ ہی او کی جڑ پیر  
 ولی اب گند قوت یاد کر  
 نہوں کینہ جی کتار اور ہم  
 تو اک نامہ اوس کی گما پیر  
 سو کتبا و شہ خبر پیر

[illegible]

بیت نامورون فی ہر شاو  
زمان سی پیرا سہ و افتاد  
ھیکل کیانی دوش و ظفر  
کیا سوی بارس شاد و  
پودلو و دش شاوی کی دیوان  
کرک خفی باغ طریشاو مان  
روزی مع توان ترخشاو

۱۰۲

نوشته‌ها: صلح لشکر الی التوران بحقیق و

ایہ سہ ماہی پندرہ سو  
شاہ فیروز بن

خود جهان در پیشه گیا	پسندار تو روان گامها ستودیا
یزدگر کی شاه فیروز	بر او بین گماشتا که ای تاجور

پانچ سو روپے

[illegible]

وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْغِي سِرًّا وَهُوَ كَاشٍ

[illegible]

یہ شکر وہ بولا کہ میں بخت بد  
 تہمتن فی سر کو دیا ہر چکا  
 تجھی تخت ایران مبارک ام  
 تہمتن سی بولایہ ہر نامو  
 دو بار سے بد ایران سے  
 دم صبح ہر پزل شادمان  
 ہوا اسطرف کو تراب گذر  
 یہ کہ کو دمان نوش کی ہر شہر  
 بھیجی محبی اور ری باپ کو  
 بلبل اویشی سوسی کہ امن  
 غرض سوسی ایران میں شاد  
 قلون دلاور لی باد قار  
 یہ سرحد میں ہو چکی جب ایران  
 تہمتن شکر کی مقابل ہوا  
 قلون فی کنایہ جاوہر ایران

پدر بر پدر نام رکشا ہوں بد  
 بجا شطر خدمت کے لاکر کہا  
 ہمیشہ ترا بخت دولت کلام  
 مجھی شکو اک خواب آیا نظر  
 سر تخت شاہی شہا یا مجھی  
 اوڑ کوہ سی اکی مٹیا یہاں  
 بلطف خدا می بل نامور  
 کھی ہر پرستم فی بغیر خوا  
 دو بار سے فدائی شہر نامور  
 تری سر پرستم تاج شاہی پر  
 روانہ ہوئی رستم و کی قباد  
 طرہ منی تھا کہ شہر کی ہوا  
 ہوا سدرہ وہ ہستی ان کے  
 سو رازم و خاشاک مل ہوا  
 کہ سفید ہو رستم کا وفد شاد

مقاله‌های علمی و تحقیقاتی در زمینهٔ تاریخ، ادبیات، فلسفه و علوم اجتماعی.

که این ساسی این مین بی مضاف  
که این ساسی این مین بی مضاف  
که این ساسی این مین بی مضاف  
که این ساسی این مین بی مضاف





[illegible][illegible][illegible]

خیز زان بر گشتبخت جنت جنگ  
 مولیٰ حلا آور سوا زال جنب  
 گریزان مولیٰ اوکی ساری پا  
 قتات کنان نالی بی پزین  
 بر او خنصب کن کی افزایا  
 بر او پزین سو پزین  
 گیسای خنصب کی کی ده کینه خنصب  
 دانیسی ده ده نو گریزان هر  
 گیسای پزین خنصب کن زال  
 بخونی او نهین سیستان مین کبا  
 ده قاتن سما بر آه شه لوگان  
 هو او نهین شفت کنان زال زر  
 جو شو نو کی پر ورده همی ان  
 فرام مولیٰ پزین فرادان سپاه  
 بر آه که سلاخ نو گریزان وال

نوایا ساساس سحر مجید رنگ  
 ز شهر ساساس سید خیرین  
 پرگنده لشکر خدب و تابه  
 بزدان کی قتل ترکان چین  
 کیا قتل تو ز کواوشی شتاب  
 گئی ساسا او کی سپاه گران  
 کولون پر طوس کس دستم کو  
 طرف سیتا کی شتابان هر  
 کیا او کی اعزاز و کمان  
 سر کرم حج خاطر و سنی کما  
 سوا او کی سنی او بری پلوان  
 کیا لطف مصروف بر ایک پر  
 سوانی کی بر طرف سی زبان  
 چو زبان نرم او بر کجی خواه  
 کیا زان فی دی کی زنجیر کما

[illegible]



زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ

زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ

زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ

زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ

هو شاه و گلبر و اندوه گین کما هتا سوجهرنی یک بان سران سپه کو فرامس کیا که غزوای کی غالب کی سپاه ظفر اسی الی نهین که نظر اگر به گیتی تو کدیر جایی یقین ہی که هر دشمنان شیر به تیری کشته خون نهین جدا سوری تن سی را اگر سران سپه فی پشنگر کما دلی بی بیو نکو رخت کرو که تن شمرید و نسی تا کدورت دوشه نه چو بس و ستم تی کیا شاه فی نسی پارس زن پیالار تو کدیر یو بی پیام	سخن باپ کا یاد آیا و بین تجھی فوج ایرانی ہو چنی جہانگیری پیر و نسی کما یہ سوچا کہ جو کام اپنا تباہ کہ لشکر ہی پناز یون ہر سر حفاظت کی اب جا کمان پنا جی نسی ایجا دین کر کی نہ جا و نین اب زندہ ایمین تو قائم رہی نام نیک پر کہ جرجنگ چارہ نہیں ہی یہا نسی سو پارس پیجو زمین ندہ اسی سر و سخن اوہین نسی کی عوہین پیار ہوئی فیوہ زار گوہر نشان کہ لشکر تنگ گیا ہی تمام
---	--

زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ

زار و دود و صدای بی پایان  
 سیکر و دین و جحیم و دوزخ  
 چنانچه زار و دود و صدای بی پایان  
 چنانچه سیکر و دین و جحیم و دوزخ



# جلوس نوبر تحت سلطنت ایران

منوچهر کی بعد با کرد فر  
 رسامی و رسم شاهنشاهی  
 در کین منوچهر کی رسم پر

سر تخت نوبر هوا جلوه کر  
 هو سندا رای فرماندهی  
 نه قائم را خسرو نامور

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر

کر خدایان و نوبر کوبان  
 نوبر کی رسم پر  
 نوبر کی رسم پر



[illegible]



نظر کی جہ  
 دہ سیرغ  
 بہ سیرغ  
 بہت عاثری  
 کیا زال کو کار  
 بہر اوئی سیرغ  
 کہا یون کہ لہجی  
 ہوا خوش بل سام  
 وئی اپنی سیرغ  
 جو مشکل کوئی پیش آوی  
 شتابی سی پہونچن دان  
 بہری ہی ویلین لغت  
 جی یو کہنا تو یل و ہنا  
 کلام دزد خلعت  
 کرم سی  
 ہوا زال ہوا  
 عیسا کا دھرم





کشتن خاکهای پاک  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

دوان کام تها سبک باز در تن  
 زمین خوشی او کی بوی لادار  
 منوچهر کی غالب بی سپاه  
 که آیا نظر او کنو اپنا گزند  
 که غالب بی ج فوج خنیم  
 سواسه اطلی مصلحت بی پای  
 تبه او سکو هم زیر گردن کرین  
 که ده به نهادن سیداد کر  
 کیا چای بی موه غصبت بین  
 که ما به خردار لشکر سی اب  
 کین گاه من آپ میثا و شاه  
 کی سانه اپنی بی کار زار  
 جهان تیره بس هوگیا سیر  
 سواران جنگی بی سونهار  
 خردار پانی سپه سیر

من دجان که چو کین تبار  
 جوی کشته جنگ اوران بشمار  
 ولیکن بتائید لطف اله  
 بوی تو در سبک من در موند  
 لکی کینی با هم ده و دو لیم  
 سباد که غالب بوی او بری  
 منوچهر پرتاج شخون کرین  
 منوچهر کو بی یه پوچنی خبر  
 شب خوشکار کیتی من چو جرم  
 دین کی قاز نکوشه فی طلب  
 غرض سون کر او سکو سپاه  
 سواران جنگ از ناسی هزار  
 کی نصف سی ات حیدم گذر  
 روانه هوا تو رخوت شمار  
 بزم شب خون ده ایاحد هر

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

نمایند چو باد که برآید  
 در میان گلستان  
 بوی خوشی که از گلستان  
 برآید و در میان  
 جانها بپاشد

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۸

[illegible]

اور کسی چشمن بین یہاں  
بروز آنا ہر جاخیزد ہے  
وہ دونوں جفا کار پیدا کر  
پیرا ہمت ایک کی اسجن  
یہ بولی تریخ فرودہ رنگ  
منا و منو چہرہ وی و لہر  
یہی مصلحت ہی کہ لیکر سپاہ  
کرن چکاکی ایران میں ہم جنگ

قوی و دیرین شل تاجمان  
طلکار پیکار زماورد ہے  
ہوئی کشی باج نہت پر خط  
لی گنیہ خواہی ہوئی امین  
کہ ہم کہہ رہی کریں تصدیق  
نشانی اور آرائی مانند شیر  
چلین ہم سب گنہ جہر تاد  
نہیں خج بہا تین کہہ درنگ

جنگ منوچہر با سلم و توفیق یافتن منوچہر

نشستن تجت و وفات منبر شریفین

<p> یاسم او توفی جب عزم  فراموش کنی شاعر  سوالن می ترکان حین </p>	<p> که چکارند چو می گنجی رزم  یاد تو مند و بجای سوار  نبرد از میان توران زمین </p>
---	--

[illegible][illegible][illegible]



۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸

[illegible]



در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند

در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند

<p>                             هر دو کین ایی غضب کت تر                              کرای بادشاها پیا خباب                              یقین جانیه تو که کیدل نمین                              بی قتل ایرج که کشته مهون                              روانه کراب قوی خود تر                              بزرگی دزدی کچی نگاه                              ایرج کولای نرنگارهی                              قوت برتری پرور و نرنگارهی                              کیمای سلطنت ایو سی کین                              یه پیغام کیمای جهاد ار کو                              کیمای یون کراب نرنگارهی                              کیمای یون سی تهر خدای                              کیمای کودی نرنگارهی                              نرنگارهی نرنگارهی                              غضب کیمای کیمای                         </p>	<p>                             جو نرنگارهی سر سر                              کیمای کیمای                              نرنگارهی کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                              کیمای کیمای                         </p>	<p>                             در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند                              و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند                              و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند                              و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند                         </p>
---	--	---

در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند

در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند  
 و در این روز که روزگار را در دست خود می گیرند









بدرنگی که در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است

بدرنگی که در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است

بدرنگی که در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است

بدرنگی که در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است  
 و در این کتب است

<p>و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است</p>	<p>و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است                  و در یک دست نهاده است</p>
---	---

و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است

و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است  
 و در یک دست نهاده است



[illegible]











۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸

محبوبی آئی سی کیون ہندو  
خداوند کے لئے جو کچھ ہے  
میرا دل ہے تیری ہی طرف  
تو میری زندگی کا نور ہے

نہ ارا رحمان ہی کو یہ کہتا ہے  
نورِ شمس کی مانند ہے نورِ حق ہے

[illegible]

کجاست که از دای نامور  
 به جسد در میان الی قول در  
 با قصه هر جوان اینستا  
 کی نامش در نام  
 قصه که در این کلام  
 کی به کلام

کجاست که از دای نامور  
 به جسد در میان الی قول در  
 با قصه هر جوان اینستا  
 کی نامش در نام  
 قصه که در این کلام  
 کی به کلام

نہ آرا حیاں ہی کو ہم کہہ سکیا  
 خلہ سی نیو آہن تہی ہی پہچ  
 غرض آخر کار لایا ادھر  
 عنایت سب تو میری جعل کو  
 بہت شاہ میری ہو ہی تہنگار  
 کہ تجہر دل زار دیوانہ متا  
 تو مجھ ہی لاکرام ولد اسی  
 نہ نہ شوئی اگر ہم آغوش اپ  
 جلی کی ہون دوسری بقرار  
 نہین تو کروں اپنی سنیہ کو چک  
 یہ کہہ لگی رونی بی اختیار  
 مقرر ہی تو جم بھی ہی یقین  
 یہ دل تجہر صدی کروں ملک جہان  
 جو کچھ راستی ہی تو وہ مات تو  
 کیا دخت فی جب بہت نگہار

[illegible]

ای دیار که در آن کوه و دشت و رود و دریا  
 و در آن کوه و دشت و رود و دریا  
 و در آن کوه و دشت و رود و دریا  
 و در آن کوه و دشت و رود و دریا



[illegible]

فوان پنهانی از روی شریانی  
کیا جگر آبگوشتان بهانسان

وہابیہ کا یہ عقیدہ ہے کہ

کیا تم جی بانی میں احسن خدر  
دیکھو وہ بولی خدر کہنے ہو  
پوری مراد ہو کہ زبستان  
میں اویس ہوں کہ زبستان  
رکھی چاہی ہی گرامی جی  
بہشت کی طرح اویس  
سینے کی بوند کی بوند شب  
میں جی بوند کی بوند شب  
خوش خوشی اور بوند کی بوند  
کوتاہی جی بوند کی بوند  
ساتھ چاہی جی بوند کی بوند  
میں جی بوند کی بوند  
خوش خوشی اور بوند کی بوند

اور با او کو ویدیا  
ان عشق کا کلین پیدا ہوا  
نشانہ جسم پر چین  
نورین

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰





وینک و نه چادر جور من  
تو خون پر راو سکون نه از من  
ای پرتی اردن به سوختن من  
ای همی بانی ای ناموس  
گر ای کام ی تو کی درو  
به دلاوه ایس نایاک  
کی شازدویانی به یاک تب  
ده پندار کی چکا منظور  
ده دیل و دین من





جہان را حکم و سلاطین

احول سلطنت

نہ پندہ فانی و العجزان

وہ شنگ و زار وای جهان

پایکے شنگ و زار وای جهان

نہ پندہ فانی و العجزان

جہان را حکم و سلاطین

جہان را حکم و سلاطین

احول سلطنت

نہ پندہ فانی و العجزان

وہ شنگ و زار وای جهان

پایکے شنگ و زار وای جهان

کیا او سکو بہن ان سوشا  
سیاک فی جہم ہی نہ خبر  
کہ اب حکم کا ہونین اسیدا  
کیورث فی او سکو خست کیا  
جو رہ بادشہزادہ جنگ جو  
تو پیر ماتہ سی بچہ دیو کی  
سیاک ہوا زگرہ من ملاک  
یکایک جو لشکر فی کمالی گت  
خستہ کیورث اکی روان  
سیاک کا کیساں ماتہ کہا  
سنی بجا او سکی اکہ و غریب  
کہ لباب حبیبی کو گشتیار  
ذرا کہ تو دلو قرین جو  
منظر توسو کا افضل خدا  
زمین دیونا پاک سی پاک کر

کہ تا بویورث ہی کینہ خواہ  
کیا عرض جا کر حضور پدر  
جو ہو حکم جاوین پی کا زار  
بہت او کے ہر اہ لشکر دیا  
ہوا بچہ دیو سیکے رو رو  
نہ ہرگز ہونی پیر ہائی او سی  
وہ جسم او سکا نہ خون خاک  
سپر سرن فی کیا سکو پست  
ہوا شاہ نگین و گرہ کینان  
دل و جان کو اپنی عجم کہا  
ہوا شاہ کو دیون عیان را غریب  
زیادہ ہو نو ح کر ز نیار  
کہ اب جاک دیو و ان لشکر گشو  
دلیرانہ دیو و سنی ہو کینہ خواہ  
رخ دیو سرکش تر خاک کر

روانہ ہوئی وای سکو  
وہ شنگ و زار وای جهان  
پایکے شنگ و زار وای جهان  
نہ پندہ فانی و العجزان

جہان را حکم و سلاطین  
احول سلطنت  
نہ پندہ فانی و العجزان  
وہ شنگ و زار وای جهان  
پایکے شنگ و زار وای جهان

جہان را حکم و سلاطین

احول سلطنت

نہ پندہ فانی و العجزان

وہ شنگ و زار وای جهان

پایکے شنگ و زار وای جهان

جہان را حکم و سلاطین

احول سلطنت

نہ پندہ فانی و العجزان

وہ شنگ و زار وای جهان

پایکے شنگ و زار وای جهان





الدُّعْوَانُ

عَلَيْكُمْ بِالنَّيِّبِ

حضرت علیؓ

نورنگا میں ہونے والی ایک اور عجیب و غریب بات

پیش قدم جان و کمالی  
کون ذلالت و کمالی  
عبدالله و کمالی  
عمر و کمالی  
فرمان و کمالی  
فرمان و کمالی  
فرمان و کمالی  
فرمان و کمالی



این کتاب را در سال ۱۳۰۲  
 در شهر تهران در روز  
 پنجشنبه ۱۳ شهریور  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 ثبت شده است  
 ثبت شماره ۱۳۰۲/۱۳۰۲  
 ثبت در روز ۱۳ شهریور  
 ثبت در شهر تهران  
 ثبت در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی

من انما فواید بسیار غنی چون  
شکوه و در افلاک چون  
سایه ای از گودن و روزگار  
حق غبار کی می بویس و دوزخ  
په پهنان بست برکت و دوزخ  
کی می بویس و دوزخ  
نشین ای کی او خسته یار  
سخت کاین دوزخ

کبھی می فریدون کو وہ شکار  
کبھی ناتوان کو بخشی وہ در  
جن و دیو و انسان مسرور پر  
کئی اوس قید رسی پلای نام

گروہوں میں تقسیم کر دی گئی۔

وہی ان کے لئے ہے جو ان کے لئے ہے

[illegible]

پیشکش کنندہ: مولانا محمد رفیع صاحب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

وہ تو جی فغانی



